



## عملیات نسل کشی آمریکا - اسرائیل در غزه، کجا ایستاده ایم!؟

نسل کشی<sup>۱</sup> ارتش اسرائیل در غزه، این منطقه را تبدیل به کوره آدم سوزی بزرگی کرده است که کوره های آدم سوزی هیتلر را شرمنده می کند. این نسل کشی پروژه مشترک آمریکا - اسرائیل است و هدفش کشتار حداکثری فلسطینی ها و دزدیدن باقی سرزمین هایشان در غزه. اسرائیل به موازات کشتار جمعی در غزه، عملیات نظامی اش را در کرانه باختری نیز گسترش داده و در دو ماه گذشته بیش از ۲۵۰ نفر را اعدام فراقانونی کرده است.

در واکنش به این جنایت و در حمایت از مردم فلسطین، موج مهمی از مبارزه و مقاومت در آمریکا به راه افتاده است که رخداد سیاسی بسیار مهم با تاثیرات جهانی است. و پتانسیل بزرگی را برای باز کردن راه «جنبشی برای انقلاب» در آمریکا فراهم می کند. شکسته شدن جو سکوت و تسلیم در مقابل جنایت های امپریالیسم آمریکا در دانشگاه ها و نقشی که روشنفکران یهودی در این اعتراضات بازی می کنند و همچنین فعال شدن جوانان متأثر از خیزش «جان سیاهان مهم است» که در سال ۲۰۲۰ شهرهای مهم آمریکا را به مدت چندماه به تکان در آورد، از عناصر قابل توجه این سلسله مبارزات است. در سال ۲۰۰۶ جیمی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا کتابی با عنوان «فلسطین: صلح و نه آپارتاید» منتشر کرد و در مقابل این سوال که چرا آمریکایی ها آنچه را وی می بیند، نمی بینند، گفت: «آمریکایی ها نمی خواهند واقعیت را ببینند».<sup>۲</sup> اما اکنون اوضاع در حال تغییر است. این جنایت بزرگ، میلیون ها نفر از مردم جهان را تکان داده، با سرعتی عجیب نقاب از چهره زشت و هولناک دموکراسی آمریکایی برکشیده و حتا عاشقان آرزومند «دموکراسی آمریکایی» را هاج و واج کرده است. بلند شدن موج بی سابقه مبارزه علیه اسرائیل، از لندن تا نیویورک، خبر از یک جا به جایی ایدئولوژیک بزرگ در سپهر فکری - سیاسی می دهد. امپریالیست های آمریکایی و اسرائیل، از این که در هفته های اول جنگ، «خیابان های عرب» آتش نگرفتند اعتماد به نفس پیدا کردند و در کشتارشان تخته گاز رفتند. اما یک باره در خیابان های لندن و نیویورک ورق برگشت. حتا تحلیل گر معروف نیویورک تایمز، «راجر کوهن»، که استعمارگر بودن اسرائیل را یک «ادعا» می داند نوشت: «اکنون یک جا به جایی اجتماعی برجسته را در غرب شاهد هستیم. بلند کردن پرچم آرمان فلسطین در امتداد جنبش های قدرتمند برای عدالت نژادی و اجتماعی است که بادبانش در آمریکا از سال ۲۰۲۰ کشیده شد. ... این جا به جایی اساسا با کشته شدن جورج فلویید آغاز شد».<sup>۳</sup> یکی از مدرسان تاریخ سیاهان در آمریکا می گوید: «این خیزش و به طور کلی خیزش جان سیاهان مهم است، بر بسیاری از آمریکایی ها به ویژه جوانان تاثیر گذاشت که اوضاع فلسطین - اسرائیل را بر حسب خنونت نهادینه، اشغال و ستمگری استعماری ببینند».<sup>۴</sup> امروز، اقلیتی از یهودی ها بخشی مهم، الهام بخش و پر سر و صدا از جنبش ضد صهیونیستی در آمریکا را تشکیل می دهند. آنها با اشغال صحن کنگره آمریکا و ترمینال ها و میدان های نیویورک، صحنه های پرشوری از همبستگی جهانی بشریت را به نمایش گذاشتند. شاخه سازمان «صدای یهود برای صلح» در دانشگاه کلمبیا به این علت که فعالیت های «بیهودستیزانه» می کند ممنوع شد.

<sup>۱</sup> طبق گفته بیش از ۸۰۰ پژوهشگر عرصه ژنوساید (نسل کشی)، آنچه در غزه می گذرد طبق تعاریف حقوقی و طبق قرارداد ژم و کنوانسیون ژنوساید، نسل کشی است. نسل کشی شامل نیت و عملکرد است. از ۷ اکتبر به بعد، صدها سند از نیت و قصد آگاهانه دولت اسرائیل در سطوح و نهادهای مختلف آن از جمله ارتش تهیه شده است که مبنی بر قصد نسل کشی تهیه شده است. در زمینه عملکرد، اسرائیل به وضوح و طبق پیمان های بین المللی در حال عملی کردن سه فقره از ۵ فقره اکت ژنوساید (نسل کشی) است.

<sup>۲</sup> در مصاحبه با ایمی گودمن. نوامبر ۲۰۰۶. کارتر در کتابش نوشته است: «فلسطینی ها از حقوق بشر اولیه محروم شده اند، سرزمین شان اشغال شده و سپس توسط کوچی های اسرائیلی مصادره و مستعمره شده است». هیچ یک از رسانه های اصلی نامی از این کتاب نبردند. کارتر در مصاحبه با ایمی گودمن می گوید: واژه «آپارتاید» کاملا و دقیقا به اسرائیل می خورد. ... فلسطینی ها حتا حق ندارند وارد جاده هایی شوند که اسرائیل در قلمرو فلسطینی ساخته است. فلسطینی ها هرگز اسرائیلی نمی بینند بجز سربازان اسرائیلی و آن هم از دور. اسرائیلی ها و فلسطینی ها در داخل قلمروی فلسطینی از یکدیگر کاملا جدا شده اند و حتا بدتر از آفریقای جنوبی در دوره آپارتاید است. و تعریف دیگر آپارتاید این است که یک طرف کاملا حاکم بر حیات بخش دیگر است. و اسرائیل کاملا بر حیات فلسطینی ها سلطه دارد.» ایمی گودمن می پرسد: «چرا آمریکایی ها چیزی را که شما می بینید را نمی بینند» و جواب کارتر این است: «آمریکایی ها نمی خواهند بدانند».

<sup>۳</sup> Roger Cohan, Who is a "Colonizer"? How an Old Word Became a New Weapon. NYT, 10 dec 2023

<sup>۴</sup> همانجا. نقل از پروفیسور سام کلوگ در دانشگاه لایولا - مریلند

در فاصله کوتاهی پس از آغاز ماشین نسل کشی اسرائیل، نزدیک به سی گروه دانشجویی در دانشگاه هاروارد بیانیه ای در محکومیت آن صادر کردند. سرمایه دارانی که بودجه دانشگاه ها را کنترل می کنند اعلام کردند اگر دانشگاه ها این دانشجویان را «تنبیه» نکنند، دیگر پولی نخواهند داد و جلوی استخدام این دانشجویان را خواهند گرفت. خط و نشان کشیدن این سرمایه داران که سرمایه شان محصول استثمار میلیاردها نفر از جمله کودکان در سراسر جهان است، نشانه دیگری است که، «این سیستم تحت سلطه شرکت ها، بانک ها و سایر نهادهای مالی سرمایه داری است که مقادیر عظیمی پول را کنترل می کنند.»<sup>۵</sup> ماجرا به این ختم نشده و خواهد شد. لیست سیاهی از دانشجویان و استادان تهیه شده است. در یک نمایش نفرت انگیز که یادآور دوران سرکوب «مکارتیسم»<sup>۶</sup> در آمریکا است، اعضای مجلس نمایندگان آمریکا روسای سه دانشگاه هاروارد و پنسیلوانیا و ام آی تی را به محاکمه کشیدند. نماینده مجلس، خانم لی استفانیک طرفدار ترامپ، رهبر این محاکمه فاشیستی در کنگره آمریکا بود. او که نتوانست روسای این سه دانشگاه را وادار به پذیرفتن مدعای خود کند که دادن شعار «انتفاضه» از سوی دانشجویان طرفدار فلسطین، عملی مجرمانه بوده و مترادف است با شعار «نسل یهودی ها را براندازید»، فرمان «عزل» آنها را از صحن کنگره آمریکا صادر کرد! این در حالی است که خود الی استفانیک از مروجین نظریه توطئه «جا به جایی بزرگ» است که بنیادگرایان مسیحی فاشیست طرفدار ترامپ علیه یهودی های آمریکا اختراع کرده اند.<sup>۷</sup>

جنبشی که در بسیاری از نقاط جهان علیه اسرائیل و در حمایت از حق ملی فلسطینی ها به راه افتاده، نشان دهنده انزجار عمیق از سیستمی است که حیاتش با جنگ و نابودی محیط زیست و استثمار کشنده میلیاردها انسان و تحمیل فقر و آوارگی به آنان، تامین می شود و در تخصص عمیق با حیات بشریت است. اما مهمتر از آن، نشانه «پتانسیل» انقلاب است - حتا در کشوری مانند آمریکا. اما این پتانسیل، فقط به واسطه پیش بردن فعالیت و مبارزه کمونیست های انقلابی و آگاه کردن توده های مردم در مورد ضرورت عاجل انقلاب و امکان واقعی انقلاب و سازماندهی آنان به عنوان نیروهای آگاه و مصمم برای انقلاب، صورت خواهد پذیرفت.

این جنگ، بر توهمات میلیون ها نفر نسبت به حزب دموکرات آمریکا هم ضربه زده است. جو بایدن دست در دست نتانیاهو و وزیر دفاع اسرائیل (گالانت) که گفت جنگ غزه «جنگ علیه حیوان های انسان نما است و جنگ را طبق چنین اصلی پیش خواهد برد» تبدیل به یکی از بزرگترین جنایتکاران جنگی تاریخ شده است. به این ترتیب، حفرة بزرگ دیگری در باورهای ریشه دار ده ها میلیون آمریکایی نسبت به ماهیت امپریالیسم آمریکا و «دموکراسی آمریکایی» به وجود آمده است. این وضعیت، انتخابات ریاست جمهوری آینده آمریکا را به وضوح تبدیل به انتخاب میان یک فاشیست تمام عیار و یک جنایتکار جنگی کرده است.<sup>۸</sup>

تمام این ها نشانه دوران جدیدی است که باب آواکیان با نگاه به آمریکا آن را «دوران نادر» خوانده و نتیجه می گیرد که در چنین دورانی «انقلاب حتا در کشور قدرتمندی چون آمریکا ممکن می شود».<sup>۹</sup> آواکیان سه فاکتور اصلی که انقلاب را ممکن می کند می شمارد. و یکی از آنها این است: به وجود آمدن میلیون ها مردم انقلابی که «وفاداری» شان به سیستم از بین رفته و عزم جنگیدن شان برای جامعه ای عادلانه تر، بزرگتر از ترس شان از سرکوب خشن این سیستم است.<sup>۱۰</sup> جنگ بیرحمانه آمریکا و اسرائیل علیه مردم فلسطین، زمین را برای به وجود آوردن چنین انقلابی در دل آمریکا، هرچه عمیق تر شخم می زند و کار کمونیست های انقلابی است که به طور نقشه مند بذر آگاهی و سازمان انقلاب کمونیستی را در آن بکارند. به طور مثال لنی وولف، از کمونیست های انقلابی پیرو باب آواکیان و سنترنوین کمونیسم که خودش یهودی تبار است، در مورد اهمیت کار با یهودی ها می گوید: «به طور جدی و تیز باید و می توان با آنهايي که هنوز از اسرائیل حمایت می کنند و به آن آویزان هستند، مبارزه کرد ... باید با واقعیت نسل کشی وحشتناکی که کشورشان علیه مردم فلسطین دارد پیش می برد روبرو شوند و مسئولیت بگیرند که با صدای بلند و در ملاء عام با آن مخالفت کنند. حتا با آن یهودی هایی که بلند شده اند و مبارزه می کنند و با وجود تهدید و بهتان، خدمات بسیار زیادی می کنند باید مبارزه کرد که ببینند دهشت هایی که در غزه رخ می دهد از یک سیستم سرچشمه می گیرد، آن سیستم را مطالعه کنند، ببینند که اصل وجود اسرائیل محصول همین سیستم است و تصمیم بگیرند برای تنها چیزی که می تواند این سیستم را ریشه کن کند فعالیت کنند: برای یک انقلاب کمونیستی، در این جا در ایالات متحده آمریکا،

<sup>5</sup> باب آواکیان، «دوران نادری که انقلاب را ممکن می کند سررسیده. چرا و چگونه این فرصت نادر را در جنگ بگیریم؟»

<sup>6</sup> مک کارتیسم، کارزار ضد کمونیستی و تقییش عقاید و لیست سیاه و اخراج از مشاغل و غیره که توسط سناتور جوزف مک کارتی در آمریکا در دهه ۱۹۵۰ به راه افتاد.

<sup>7</sup> Peter Beinart (Jewish Currents) in Democracy Now, 11.12.2023

<sup>8</sup> پژوهشگر یهودی تبار، پیتر بینارت می گوید: برای لی استفانیک جان یهودیان پیشیزی ارزش ندارد. او مبلغ نظریه «جا به جایی بزرگ» است که تیم ترامپ به راه انداخت. طبق این نظریه: «یهودی ها دارند مهاجرین سیاه و رنگین پوست را وارد آمریکا می کنند که جای سفیدها را بگیرند.» لی استفانیک مانند اربابش ترامپ، معتقد به دولت تک قومی و استقرار دولت سفید مسیحی در آمریکا و اساسا دشمن این اصل است که آحاد مردم فارغ از جنسیت، نژاد، قوم و مذهب باید در قانون مساوی باشند و بر مبنای این باور، طرفدار نیروهای فاشیست در دولت اسرائیل و سیاست نسل کشی آنان است.

<sup>9</sup> برای شرح بیشتر در مورد تاریخچه حزب دموکرات آمریکا، به مقاله ای در سایت «انقلاب» تحت عنوان زیر رجوع کنید: حزب جمهوری خواه فاشیست است. حزب دموکرات ماشین جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت است. این سیستم اصلاح ناپذیر است. باید آن را سرنگون کرد

The Republican Party is Fascist. The Democratic Party is Also a Machine of Massive war crime and Crimes against Humanity: System cannot be reformed, it must be overthrown. Revcom.us

<sup>9</sup> آواکیان. دوران نادری که انقلاب را ممکن می کند سررسیده! چرا و چگونه این فرصت نادر را در جنگ بگیریم؟ در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

<sup>10</sup> دو فاکتور دیگر را آواکیان چنین توضیح می دهد: یکم، بروز بحرانی در جامعه و دولت، چنان عمیق و برهم زنده ای «روند معمول امور» که حکومت کنندگان که مدت های مدید بر ما حکومت می کردند، دیگر نتوانند به طریق «معمول» که مردم عادت کرده بودند آن را بپذیرند، حکومت کنند. دوم، وجود نیروی انقلابی سازمان یافته ای که اعضای آن مرتبا افزایش می یابند و متشکل از تحت ستم ترین قشرها و همچنین دیگر بخش های مردم جامعه است - نیرویی که خود را بر علمی ترین رویکرد برای ساختن و انجام انقلاب متکی کرده است و به صورت سیستماتیک در تلاش است تا این رویکرد علمی را به کار ببندد. و همچنین توده های مردم به طور فزاینده به آن چشم دوخته اند تا آنها را برای ایجاد تغییر رادیکالی که به فوریت مورد نیاز است، رهبری کند.

در فلسطین/اسرائیل و در سراسر جهان. در چنین لحظه ای، شمار بسیار بیشتری از مردم آماده اند که کاملاً با واقعیت روبرو شوند ... آماده اند با آنها مبارزه شود که از درک های قدیمی شان گسست کنند ... آماده اند تا تناقض های ریشه دار در درک خود را حل کنند ... اگر که ما آماده باشیم با آنها مبارزه کنیم.»<sup>۱۱</sup>

به همین ترتیب، با مبارزین حامی فلسطین در آمریکا و در هر جای دیگر دنیا، باید مبارزه شود تا درک روشن از ماهیت به شدت ارتجاعی و پوسیده تفکر و عملکرد اجتماعی جریان های بنیادگرای اسلامی مانند حماس پیدا کنند و بدانند که مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، بدون مبارزه علیه بنیادگرایی دینی که مانند جسد گندیده ای جسم و روح مردم خاورمیانه را نابود می کند، ممکن نیست. در آمریکا، بسیاری از جوانان و روشنفکران و دانشجویان فلسطینی تبار و اهل ایران و کشورهای عرب و افغانستان و ترکیه در مبارزات دفاع از مردم فلسطین شرکت می کنند. مردم خاورمیانه نیاز دارند که شمار روزافزونی از این جوانان به کمونیست های انقلابی پیرو کمونیسم نوین و رهبری باب آوکیان در آمریکا بپیوندند و «بیانیه و فراخوان برای سازمان یابی فوری در انجام یک انقلاب واقعی»<sup>۱۲</sup> را تبدیل به قطبی با نفوذ کنند. همه باید بدانند که تغییر بنیادین در اوضاع سیاسی آمریکا و باز شدن راه «جنبشی برای انقلاب» و در نهایت پیروزی انقلاب در دل این میولا، بُرد بزرگ و تاریخی ای برای میلیاردها بشریت تحت ستم و استثمار در تمام دنیا است. و باخت آن نیز تأثیرات وحشتناکی خواهد داشت و نه تنها آمریکا بلکه همراه با آن، کل جهان وارد عصر تاریکی خواهد شد. این اوضاع، فرصت مهمی برای باز کردن راه «جنبشی برای انقلاب» در ایران را نیز فراهم می کند. زیرا توهمات بزرگ در مورد «دموکراسی» غربی از موانع فکری بزرگ در میان مردمی است که می خواهند از رژیم دینمدار فاشیست جمهوری اسلامی رها شوند. جنایت آمریکا- اسرائیل و بلند شدن مبارزات توده ای بزرگ در ضدیت با اسرائیل، به ما کمک می کند که با این توهمات مقابله کنیم تا مردم به قول شاملو «با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست» و دیگر اشتیاق خود به رهایی را با افق های توهم آلود «دموکراسی» و «سوسیال دموکراسی» بسته بندی نکنند و ریشه های مشترک ستم و استثمار خود و مردم فلسطین و افغانستان و مصر و سراسر جهان را ببینند و بفهمند که «نژاد» بشریت انترناسیونالیسم است.

### ما کجا ایستاده ایم؟

در این چارچوب، به روشنی می توان به اهمیت بیانیه ۹ تن از زندانیان سیاسی اوین که پس از آغاز جنگ نسل کشی اسرائیل در غزه منتشر شد (انیشا اسداللهی، گلرخ ایرانی، رضا شهابی، آرش جوهری، کیوان مهدی، مهران رئوف، فواد فتحی، مازیار سیدنژاد، امید مَصیر- زندان اوین، آبان ۱۴۰۲) پی برد. (در همین شماره آتش باز نشر شده است) موضع صریح این بیانیه علیه نسل کشی اسرائیل در غزه، و روشن کردن رابطه این موضع با مبارزه علیه جمهوری اسلامی، الهام بخش و روشنگر است. مقابله بیانیه با آن چه «هیولای بی تفاوتی» می خواند و دادن فراخوان تعریف «مرزهایی» که همه مرتجعین از بنیادگرایان اسلامی و اسرائیل و امپریالیست ها و مدافعان آنها در یک سمت قرار بگیرند و جنبش های مترقی اجتماعی در سمت دیگر، بیان یکی از کیفیاتی است که برای باز کردن راه رشد و گسترش جنبشی برای انقلاب در ایران به آن سخت نیاز داریم. بدون انترناسیونالیسم که برخاسته از این واقعیت است که سرمایه داری همه ما را از کران تا کران در یک پیکر واحد بافته است، قطعاً هیچ کس به آزادی از ستم و استثمار دست نخواهد یافت.

بیانیه با موضوعی شروع می شود که در واقع از مهمترین موانع مقابل پای انقلاب است. یعنی، اسیر بودن بسیاری از مردم ما در چنبره افکار ارتجاعی. بیانیه نوشته است:

اینجا در زندان، در میان زندانیان سیاسی، هستند افرادی که سال گذشته جان خود را برای خواست آزادی و رفع تبعیض به خطر انداختند، اما اکنون در مواجهه با نسل کشی فلسطینیان در جنگی تماماً ناعادلانه از سوی دولت اسرائیل می گویند: «کاش بیشتر هم بکشد»، «کاش کار را با یک بمب اتم یکسره کند تا دنیا یک نفس راحت بکشد». برخی حتی می گویند: «کاش سر ما را در تهران بزنند». فقط می توان گفت بیچاره مردمی که برای اسارت خویش، برای نابودی خویش بجنگند. (از بیانیه ۹ تن از زندانیان سیاسی)

ما در بیرون از زندان هم با این افکار مواجهیم. درست همان طور که جمهوری اسلامی به طور نقشه مند اذهان مردم را با خرافه دینی و انواع دروغ ها پر می کند، جریان های فاشیست شاه پرست، ایرانی های صهیونیست و سازمان های سیاسی که متحد جناح فاشیست حزب جمهوری خواه در آمریکا هستند، افکار ارتجاعی معطوف به منافع سیاسی خودشان را به طور نقشه مند ترویج می کنند. از جمله، خواست حمله اسرائیل به ایران و تبلیغ گفتن «سر ما در ایران است». همین شششوی مغزی را اسرائیل به طور نقشه مند و سیستماتیک در میان اهالی خود پیش می برد. طبق گفته راجر واترز (خواننده و نوازنده معروف پینک فلوید) در سفر پژوهشی اش به اسرائیل و کرانه باختری، خودش شاهد بود که شهرک نشین های اسرائیلی در مدرسه به کودکان آموزش می دهند که «فلسطینی ها کرم هستند و مثل کرم باید با آنها رفتار کرد».

یک به یک جعلیات و دلایل پشت تولید و ترویج چنین افکاری را باید برای مردم روشن کرد و با آنها کنجارج رفت که با شیوه علمی فکر

<sup>۱۱</sup> تمام مقاله لنی وولف را در این شماره آتش بخوانید؛ با عنوان «جوانان یهودی؛ لنی را الگوی خودتان بکنید»

<sup>۱۲</sup> این بیانیه یک ابزاری کلیدی در آمریکا، جهت پخش و گسترش مساله انقلاب و سازماندهی مردم در انقلاب است. به انگلیسی در سایت زیر در دسترس است.



کنند و خزعبلات را از ذهن خود پاک کرده و حقایق مربوط به تاریخ و جامعه و رخدادهای مهم جهان را بیاموزند و بر این مبنا، علیه جامعه و جهانی که پر از ستم است و برای انقلاب کمونیستی بجنگند. به طور مثال، جمهوری اسلامی طوری مردم فلسطین را معرفی کرده که انگار بخشی از «امت» جمهوری اسلامی هستند! در حالی که جمهوری اسلامی، حزب الله لبنان را بر پشت کشتار پناهندگان فلسطینی در لبنان ساخت و این کشتار را در همدستی با آریل شارون که «قصاب بیروت» لقب گرفته است انجام داد. این جنگ مشترک سپاه و اسرائیل برای بیرون کردن سازمان آزادیبخش فلسطین از لبنان بود و خمینی مستقیماً پشت این حرکت بود. چرا باید مردم فلسطین و آرمان آنها را و اگذار به این مرتجعین اسلام گرا کرد؟ اینها مردم ما هستند، نه مردم آنها و نه مردم حماس. اسرائیل و جمهوری اسلامی دو نیروی تاریخاً منسوخ هستند که یکی پادگان نظامی امپریالیست های آمریکایی در خاورمیانه است و دیگری قشر حاکمه دینمدار فاشیست است که پرچم «ضد امپریالیست» و «ضد اسرائیل» را بلند کرد تا اعتباری در میان مردم خاورمیانه پیدا کند اما در واقع، بخشی از ماتریس سیستم سرمایه داری امپریالیستی و محصول سوخت و ساز آن است.

ناآگاهی مفراط در میان ستمدیدگان، یکی از وضعیت هایی است که باب آواکیان آن را «وضعیت اضطراری» نامیده است. توده ها در سطح وسیع نسبت به ریشه ها و سرچشمه ستمدیدی و بی حقوقی خودشان و ربط آن به جنگ ها و نابودی کشورها، نسل کشی ها و زن کشی ها و بحران های اقتصادی ویران گر ناآگاه هستند. در ایران منبع این جهل و نادانی، جمهوری اسلامی است که ۴۵ سال در این سرزمین به طور سیستماتیک شیوه تفکر علمی و حقایق تاریخی را دفن کرده و شیوه تفکر سطحی و روایت های جعلی را در میان مردم رواج داده است. یکی از مصادیق این تفکر غیرعلمی، توهم رهایی «گروه من»، «نژاد من»، «ملت من» است. ایستادن در کنار ستمدیدگان جهان، رویکرد دلخواهی نیست. یک ضرورت برای همه ستمدیدگان جهان است. آگاه نبودن اکثریت مردم تحت ستم و استثمار دنیا به این واقعیت، چیزی از ضرورت آن کم نمی کند. واقعیتی است که با قدرتمندی عمل می کند و باید آگاهانه آن را در خدمت به رهایی بشریت از نظام سرمایه داری به کار گرفت.

جوانانی که با خیزش ژینا در عمل صدای همه ستمدیدگان دنیا شدند، در این جنگ باید علیه اسرائیل و در کنار مردم فلسطین و آزادی آنها بایستند و هم زمان روشن کنند که بنیادگرایی اسلامی جمهوری اسلامی و حماس، جایی در صفوف مردم ندارند. صدای زندانیان سیاسی ایران در ضدیت با این همه جنایت و فریبکاری تبه کارانه حول مساله فلسطین باید بلند شود. وکلا و نهادها و فعالین حقوق بشر که در جریان خیزش ژینا در کنار مردم ایستادند و با مستند کردن جنایت های جمهوری اسلامی، در جهان رسوایش کردند، دانشگاهیان و دانشجویان، ورزشکاران، هنرمندان، ... که به خاطر ایستادن در مقابل جمهوری اسلامی و در کنار مردم، ممنوع الکار و ممنوع القلم شدند، می توانند و باید صدای خود را علیه این نسل کشی بلند کنند. خبرنگارانی که به خاطر شجاعت شان در بر ملا کردن جنایت های جمهوری اسلامی در زندان به سر می برند، باید صدای خبرنگارانی باشند که به خاطر مستند کردن جنایت های اسرائیل، توسط ارتش آن ترور می شوند. به یک کلام، ما می توانیم و باید، هدف سرنگونی جمهوری اسلامی را به این حرکت جهانی که بیان خشم همه انسان های جهان از تبه کاری های سیستم سرمایه داری امپریالیستی و دولت های آن در سراسر دنیا است، پیوند بزنیم. در بزنگاهی تاریخی - جهانی قرار داریم که تمام جهان در کشمکش میان سقوط به اعماق به دست سرمایه داری امپریالیستی یا بیرون آوردن جهان از چنگ آن است. و جنگ نسل کشی در غزه یکی از تبارزات این کشمکش است. کنار ایستادن از آن، به همان اندازه شرم آور است که کنار ایستادن از خیزش ژینا.

# جوانان یهودی: لنی را الگوی خودتان کنید!

دوره کوتاه زندگی من به عنوان یک «کیبوتسی»! چگونه آموختم که از هر امپریالیسمی متفرد باشم

لنی وولف<sup>۱</sup> 30 اکتبر 2023

«اپیستمولوژی و اخلاق در نقطه ای با هم تلاقی می کنند. اینجا نقطه ای است که باید تامل کرد و گفت: نه! نمی توان از نگاه کردن به چیزی و قبول حقیقتی فرار کرد، به صرف این که حال آدم را بد می کند. و نمی توان برای خود باوری را تراشید، به صرف آن که حال آدم را خوب می کند.» آواکیان. بیسیکس (مبانی) 5:11

«بعد از هولوکاست، بدترین اتفاق برای یهودیان، تشکیل دولت اسرائیل بود.» آواکیان. بیسیکس (مبانی) 5:11

جنگ در غزه سؤالات تیزی را برای بسیاری از مردم، طرح کرده است. یکی از این پرسش‌ها به ویژگی اساسی کشور اسرائیل مربوط می‌شود و اینکه آیا اصلاً، برای مردم یهود باید دولتی در نظر گرفته شود. در این جا می‌خواهم تجربیات خودم را با شما سهیم شوم. از جمله تجربه مستقیمی که سال‌ها پیش در خود اسرائیل داشتم. دوران متفاوتی بود اما در آن زمان هم رویدادهای جهان مردم را مجبور می‌کرد تا در مورد چیزهای بسیار اساسی تجدید نظر کنند. بسیاری از آنچه در زیر می‌آید حکایت جوانی است که در دورانی بحرانی، با دو راهی‌های سیاست، اخلاق و اپیستمولوژی دست به گریبان بود.

در اوایل ۱۹۶۹ (1348 خورشیدی) بر سر دوراهی قرار گرفتم. البته از سال ۱۹۶۵ به بعد مخالف جنگ آمریکا در ویتنام بودم و هر چه نسبت به آن آگاه‌تر شدم، ضدیتم محکم‌تر و پرشورتر شد. در جنگ ویتنام نیروهای آمریکایی دست به جنایت‌های هولناک زدند؛ سه میلیون ویتنامی کشته شد.

در سال ۱۹۶۷، به نقطه ای رسیدم که به قول ماریو ساویو (که سال ۱۹۶۴ رهبر جنبش آزادی بیان در برکلی بود) چنان حالم از این سیستم به هم خورده بود که خودم را لای چرخ دنده‌های ماشینی انداختم که جوان‌ها را تبدیل به آدم‌کش برای امپریالیسم آمریکا می‌کرد. یعنی حاضر به تعلیق دانشگاه نشدم و کارت خدمت سربازی ام را سوزاندم و به این ترتیب، در مقابل ماشین «سیستم خدمات‌گزینشی» ایستادم. این کار، ۵ سال مجازات زندان داشت. اما با تمام وجودم حس می‌کردم هرگز نمی‌توانم با سیستمی که حرفه اش نسل‌کشی است، همکاری کنم.

اگر یک چیز از پدر و مادر یهودی آنتیست (ناباور به وجود خدا) خود یاد گرفته بودم، همین بود. در ابتدا، این کار را به عنوان اکت شرافت فردی انجام دادم. اما قدم بعدی را هم برداشتم و دیگران را هم متقاعد کردم که باید همین کار را بکنند. شروع به رهبری تظاهرات‌ها کردم. دستگیر شدم و بعد از این که به سربازی فراخوانده شدم، از اعزام به ارتش سرباز زدم. اما هنوز، به سمت انقلاب‌جست‌نکرده بودم، چه برسد به سمت کمونیسم. درک من از علت‌های جنگ خیلی عمیق و علمی نبود. پس از مدتی گیج و ویج شدم. پیش خودم فکر کردم، «این تظاهرات‌ها و فداکاری‌ها هم که موثر به نظر نمی‌رسند؛ آیا هرگز می‌توانیم جلوی جنگ را بگیریم؟». بعد از آن روحیه باخته شدم. اما هنوز عصبانی بودم و به تظاهرات‌ها می‌رفتم؛ به ویژه تظاهرات علیه سرکوب حزب پلنگان سیاه. در سطح پایه با تاریخ واقعی و ماهیت جنگ‌های ناعادلانه آمریکا و ستم‌های وحشتناکش بر سیاهان و مردم دیگر آشنا شده بودم و همین فاکتور نمی‌گذاشت آرام بگیرم. اما راه پیشروی را نیز نمی‌دیدم.

در همین زمان است که پیش خودم گفتم، آهان بهتره برم ببینم اسرائیل چه خیره؟

## یک «استثنای کوچک»

حتا در همان سال ۱۹۶۹، هنوز امکان داشت که آدم‌ها از یک طرف، با اعمال آمریکا در اقصی دنیا مخالفت کنند اما از طرف دیگر، برای اسرائیل «یک استثنای کوچک» قائل شوند. البته به نظر می‌رسد این «استثنای کوچک» هنوز طرفدار دارد. چون از عده زیادی از یهودی‌هایی که در مورد مسائل دیگر مواضع مترقی دارند می‌شنویم که بابت نیبوستن افراد مترقی به آنان در حمایت از اسرائیل «احساس خیانت» می‌کنند -- آن هم درست در زمانی که اسرائیل در حال پیش برد جنگ نسل‌کشی در غزه است! بنابراین، این «استثنای کوچک» هنوز در بسیاری از آنها زنده است.

<sup>1</sup> Revcom.us ,Lenny Wolf, 30 Oct 2023

لنی وولف، از رفقای کمونیست انقلابی پیرو سنتز نوین باب آواکیان؛ از کادرهای قدیمی حزب کمونیست انقلابی در آمریکا. وی نگارنده کتاب «علم انقلاب» است که در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) به فارسی موجود است.

در آن زمان (۱۹۶۹) اسرائیل یک نقاب نخ نمای شبه-سوسیالیستی هم بر چهره داشت. مجتمع های کیبوتص به عنوان شکلی از سوسیالیسم تبلیغ می شد. فقط دو درصد از اسرائیلی ها در این کیبوتص ها ساکن بودند. آنها بر مزارع، مالکیت جمعی داشتند و گروهی غذا می خوردند و گروهی بچه ها را بزرگ می کردند.

خلاصه، ضبط صوت استریویی را که داشتم فروختم و ارثی که از پدر بزرگ تازه درگذشته ام رسیده بود برداشتم و با خط هوایی ایسلندیک به اسرائیل پرواز کردم. اکثر خانواده و دوستانم موافق این سفر بودند بجز یک نفر که خیلی به من نزدیک بود و به من گفت: «داری از یک دولت فاشیست پلیسی بغل یکی دیگر می پری.»

اما در آن زمان اصلا گوش شنوا نداشتم.

## آشنایی های اولیه: چرا با کشور خودت مخالفت کردی؟!

وقتی به تل آویو رسیدم، یک قهوه خریدم و به سمت دو زن که در میز بیرون نشسته بودند رفتم و خودم را معرفی کردم. شروع به صحبت کردیم و صحبت ها رسید به جنگ ویتنام که گفتم «من ضد جنگ ویتنام هستم». خیلی شوکه شدند و گفتند: «آخر چطور ممکن است آدم ضد کارهای کشورش باشد؟»

سعی کردم برایشان شرح بدهم و مثال های خاص از جنایت های حال به هم زن آمریکا در ویتنام زدم. ازشان پرسیدم: «مگر نمی بینی آمریکا دارد در ویتنام نسل کشی می کند؟ وقتی کشور آدم نسل کشی می کند، طبق اصول تثبیت شده در دادگاه های نورمبرگ، آدم ها اخلاقا و قانونا باید با آن ضدیت کنند.» (دادگاه های نورمبرگ، مقامات پیشین رژیم نازی آلمان را به خاطر جنایت های جنگی شان محاکمه کرد. این محاکمه ها بعد از جنگ جهانی دوم توسط مقامات ایالات متحده آمریکا و شوروی و بریتانیا و فرانسه پیش برده شدند).

باز هم بیشتر شوکه شدند. آنها به من گفتند: «مطمئن باش که هیچ اسرائیلی اینطور فکر نمی کند» و پشت شان را به من کردند و حتا یک دقیقه هم حاضر نشدند به من نگاه کنند. البته این حرف که «هیچ اسرائیلی اینطور فکر نمی کند» واقعیت نداشت. طی سال ها، به ویژه با تداوم حملات و سرکوب ها و سیاست های نسل کشی اسرائیل، عده ای از اسرائیلی ها مواضع وجدانی شجاعانه ای علیه حکومت شان گرفتند. اما واقعیت آن است که اکثریت به حرف های من واکنش منفی نشان می دادند و در واقع واکنش این دو زن جوان، مشخصه جامعه اسرائیل بود و هنوز هم هست.



## اعوی: «ما» کی هستیم و «آنها» کی هستند؟

چند روز را به گشت و گذار گذراندم. من را به یک کیبوتص معرفی کردند. دوستانی یافتیم که بیشترشان هم سن و سال من نبودند. اکثر جوان ها در شهر یا در ارتش و مدرسه بودند. اما با جوانی کمی کوچکتر از خودم آشنا شدم که اسمش را می گذارم اعوی. از یکی از بنیمن خانه های مراکش آمده بود. در واقع، شماری از نوجوانان کیبوتص این جوری آمده بودند به اسرائیل. اعوی می خواست از طریق صحبت در مورد آمریکا انگلیسی یاد بگیرد. من هم می خواستم بفهمم او به دنیا چطور نگاه می کند. اما مهمتر از آن، چیزی که خوشم می آمد این بود که روحیه کنجکاو و پرسشگر داشت. می خواست در مورد آمریکا بداند و من هم آمریکا را آن طور که می دیدم معرفی می کردم. اما یک روز اعوی با قیافه ای جدی حکایتی را که از یک آدم مسن تر کیبوتص شنیده بود تکرار کرد. یارو گفته بود در آمریکا هنگامی که با ماشین از گتویی در دیترویت رد می شد، یک عده سیاه محاصره اش کردند و او بلافاصله بعد از سبز شدن چراغ راهنما گاز داد و از آن جا دور شد. یارو به اعوی گفته بود، آدم در آمریکا باید خیلی مراقب اطرافش باشد. من بهش گفتم ببین! من نمی دونم چه اتفاقی در آمریکا برای دوست تو افتاده اما من دوستان سیاه زیادی در دبیرستان داشتم و بعد که فعال سیاسی شدم، دوستان سیاهی داشتم که در مورد مسائل به من آگاهی دادند، دوستانی دارم که در شهرهایی مثل دیترویت زندگی می کنند و خودم مدتی در نزدیکی یکی از این گتوها یا درون یکی از آنها زندگی کرده ام و اصلا هم آدم ساده دلی نیستم. اما علاوه بر این، این اتفاق برای دوست تو افتاده باشد یا نیفتاده باشد، بالاخره یک درکی از تاریخ و واقعیت جاری دارم. و به اندازه کافی در ارتباط با جامعه بوده ام و سفیدهایی را دیده ام که غلو می کنند، سریع از یک واقعه نتیجه گیری می کنند، و مردمی را که چندین دهه و چندین قرن به غل و زنجیر کشیده شده اند و تحمل چرت و پرت را ندارند، قضاوت می کنند و داستان های مزخرف عجیب در موردشان جعل می کنند... پس بیا حرف بزنیم. قبلا هم با اعوی در مورد ستم بر سیاهان حرف زده بودم و همیشه با دقت گوش می داد. اما این دفعه نه! داستان آن یارو رویش اثر گذاشته بود و در سطح عمیق تر با آن همدات پنداری می کرد. راحت می شد فهمید چرا؟ احساس کسانی است که منفعت هایی دارند در این که به «پایین تر از خودشان» به صورت خطر نگاه کنند. یادآوری دیگری بود که این جا هم مثل آمریکایی است که از قرار من طرد و ترکش کرده بودم.

## کودکان بتلهم

در اولین روزهایم در اسرائیل به اورشلیم رفتم. حتا برای یهودی بی خدایی مثل من، قدم زدن در اماکن تاریخی از جمله اماکن تاریخی یهودیان، «سنگین» بود. مثلا «گذر دولوروسا» که از قرار مسیح صلیب را بر پیکر کشید. ساعت ها در اورشلیم قدم زدم. دیدن فقر اکستریم مردم فلسطین و حصارکشی گتویی دور آنها بذر تردیدها را در ذهنم چند برابر کرد. دعوت کیبوتص برای سفر به بتلهم را قبول کردم. یکسال و نیم از جنگ ۱۹۶۷ که اسرائیل این شهر را به طور غیرقانونی به خودش اضافه کرد، می گذشت. فقر در بتلهم و ستمی که بر مردم می شد از اورشلیم هم حادثر بود. نگاه سرد بچه های فلسطینی و نوجوانان به این گله آدم هایی که از کیبوتص به آنجا سرازیر شده بودند خیلی نافذتر و تندتر از نگاه کودکان اورشلیم بود. همان احساسی که از روز اول صحبت هایم با آن دو زن در ساحل تل آویو داشتم که «اینجا یک چیزی درست نیست» با قدرت بیشتری سراغم آمد.

بعد از دیدار از انباری که گویا مسیح در آن جا متولد شده بود، یک دفعه راهنمای کیبوتص ما را به سمت اتوبوس مان برد و سوارمان کرد و وقتی داشتیم راه می افتادیم، سنگ باران بچه های محل به اتوبوس شروع شد. اگر استاد اعوی آن جا بود، دوباره کابوس اش می گرفت. اما برای من خوب بود. این بچه ها خدمت بزرگی کردند و سمت گیری ای را که شروع کرده بودم، تثبیت کردند. به خودم گفتم، «تا کی سوار اتوبوسی خواهی شد که همیشه باید از دست عصبانیت ستمدیدگان فرار کند؟ برگرد آمریکا و با این اوضاع افتضاح روبرو بشو. از واقعیت فرار نکن.»

به آمریکا برگشتم و در دادگاه حاضر شدم. اول محکوم شدم اما بعد از استیاف رای به نفع من بود. یک ماه بعد، پس از به قتل رسیدن فرد همپتون رهبر پلنگان سیاه به دست اف.بی.آی و پلیس شیگاگو دوباره داخل جنبش شیرجه زدم و هیچوقت پشت سرم را نگاه نکردم. کمتر از یکسال بعد از آن، با پیوستن به «اتحادیه انقلابی» وارد جنبش کمونیستی شدم. این همان تشکیلاتی است که پایه کمونیست های انقلابی امروز است.

## برخی تسویه حساب ها، گسست از دیگران و قدم گذاشتن در مبارزه با هدف رهایی کامل

اما این تحول، یک شبه پس از ترک اسرائیل اتفاق نیفتاد. آگاه شده بودم که محرک جنگ های آمریکا، حرص و آز یا سیاست های بد یا نژادپرستی یا سادیسیم نیست. بلکه دارای یک منطق زیربنایی و توقف ناپذیر است - منطق انبساط بیاب یا بمیر! البته دیوانگی است اما این دیوانگی، دارای متد است. همان قانون بنیادین که هر بنگاه سرمایه داری را می راند، هر ملت سرمایه داری - امپریالیستی را حرکت می دهد که علیه مردمانی که در بخش های کمتر توسعه یافته اقتصادی جهان هستند، جنگ کند تا کنترل آن مناطق را به دست گرفته و استثمارشان کند و علیه قدرت های امپریالیستی دیگر بر سر این که چه کسی کنترل آن مناطق را به دست خواهد گرفت وارد جنگ بشود - چه مستقیما یا از طریق قدرت های نیابتی مثل اسرائیل. این سیستم برای تداوم اش، روابط وحشتناکی را میان مردم تولید می کند یا روابط وحشتناک موجود را اتخاذ کرده و تقویت می کند: سفیدسالاری، مردسالاری و ناسیونالیسم. اسرائیل پیچ و مهره این سیستم

بوده است و در واقع، صهیونیست ها خودشان را به عنوان یک پیچ و مهره ویژه و ذی قیمت به بالاترین مشتری فروخته بودند و موسس صهیونیسم مساله را این طور بیان کرد: «یک اولستر کوچک یهودی و وفادار، در دریایی از عرب- ایسم پتانسیلا انفجاری باشیم» (1)

دوستی که قبل از سفر به اسرائیل به من هشدار داده بود، حق داشت. عمیق تر وارد جنبش انقلابی شدم و در خودم تعهد عمیقی نسبت به رهایی مردم سراسر جهان و پایان بخشیدن به هر شکل از ستم را رشد دادم. همینطور که تعهدم را بیشتر می کردم، فهمیدم (و رفاقا از طریق مبارزه، به من کمک کردند بفهمم) که باید این فکر را دور بریزم که مردم یهود به خاطر جنایت هایی که در حق شان شده، بیش از همه مردم دنیا نیاز به دولت خاص خودشان دارند، چون ممکنست اوضاع جهت بدی پیدا کند. یعنی نمی شود یک انترناسیونالیست واقعی بود اما هنوز مقداری ناسیونالیسم را با این عنوان که «در شرایط اضطراری، شیشه ها را بشکنید» در خود ذخیره کرد! شعار «هرگز نخواهیم گذاشت تکرار شود» (۲) همه مردم دنیا را در بر می گیرد. یعنی نسبت به هیچ کس نخواهیم گذاشت تکرار شود. اگر شما سعی کنید به عنوان «فضای امن» به چیزی بچسبید که وجودش فقط به علت خدماتی است که به سیستم امپریالیستی ارائه می دهد -- همان سیستمی که ادعای مبارزه علیه آن را دارید ... پیشاپیش هدف عالی مبارزه را تسلیم کرده ای.

هدف ما باید رهایی همه بشریت باشد و نه چیزی کمتر! باب آوکیان در جایی گفته است: «وقتی افق تان را تا این حد گسترش دهید، چطور می توانید احساس نکنید که باید نقش فعالی در مبارزه تاریخی جهانی برای محقق کردن آن بر عهده بگیرید و چرا باید بخواهید دیدتان را به چیزی کمتر بدوزید؟»

## و الان چی؟

من اولین کسی نبودم که این گسست را کردم. با وجود این که زمانه در جهات بسیار عوض شده است، اما در زمانه ای هستیم که طلب می کند با یهودی های بسیار کار کنیم و با آنها مبارزه کنیم که همان گسست را بکنند و زمانه امروز به واقع گشایش ویژه ای را در سطوح و ابعاد مختلف برای محقق کردن این هدف تامین کرده است. منطق منحنی و نسل کشانه اسرائیل با خیرگی خود را در ویرانی غزه، در محو کردن بیمارستان ها، در شمار وحشتناک کودکان کشته شده به نمایش گذاشته است. باید آن را متوقف کرد!

به طور جدی و تیز باید و می توان با آنهایی که هنوز از اسرائیل حمایت می کنند و به آن آویزان هستند، مبارزه کرد: تا آن جا که صهیونیسم آنها، حتا صهیونیسم نرم شان، هنوز با تلاش هایی برای عدالت اجتماعی هم زیستی می کند، باید آن تلاش ها برای عدالت اجتماعی تبدیل به ایستادن در سمتی که درست است بشود و بعد با آنها باید عمیق تر وارد این بحث شد که سرچشمه این دهشت ها کجاست. آنهایی که هنوز متزلزل اند، رنج می کشند اما کنار ایستاده اند، باید با واقعیت نسل کشی وحشتناکی که کشورشان علیه مردم فلسطین دارد پیش می برد روبرو شوند و مسئولیت بگیرند که با صدای بلند و در ملاء عام با آن مخالفت کنند.

حتا با آن یهودی هایی که بلند شده اند و مبارزه می کنند و با وجود تهدید و بهتان، خدمات بسیار زیادی می کنند باید مبارزه کرد که ببینند دهشت هایی که در غزه رخ می دهد از یک سیستم سرچشمه می گیرد، آن سیستم را مطالعه کنند، ببینند که اصل وجود اسرائیل محصول همین سیستم است و تصمیم بگیرند برای تنها چیزی که می تواند این سیستم را ریشه کن کند فعالیت کنند: برای یک انقلاب کمونیستی، در این جا در ایالات متحده آمریکا، در فلسطین/اسرائیل و در سراسر جهان.

در چنین لحظه ای، شمار بسیار بیشتری از مردم آماده اند که کاملاً با واقعیت روبرو شوند ... آماده اند با آنها مبارزه شود که از درک های قدیمی شان گسست کنند ... آماده اند تا کشمکش های ریشه دار در درک خود را حل کنند ... اگر که ما آماده باشیم با آنها مبارزه کنیم.

## توضیحات:

۱. اولستر یا ایرلند شمالی بخش مستقلی از ایرلند بود با جمعیتی اکثراً از مهاجرین پروتستان که اصالتاً اسکاتلندی بودند. بریتانیا آن ها را اجیر کرده بود تا به دست آنها اکثریت عظیم ملت ایرلند را که کاتولیک بودند کنترل و استثمار کند.

۲. هرگز نباید هولوکاست دیگری تکرار شود.

آدرس های ما:

www.cpiilm.org

instagram: CPIMLM

twitter: Cpimlmc

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380



## «بیانیه ۹ تن از زندانیان سیاسی» پیرامون قتل عام مردم غزه

اینجا در زندان، در میان زندانیان سیاسی، هستند افرادی که سال گذشته جان خود را برای خواست آزادی و رفع تبعیض به خطر انداختند، اما اکنون در مواجهه با نسل‌کشی فلسطینیان در جنگی تماماً ناعادلانه از سوی دولت اسرائیل می‌گویند: «کاش بیشتر هم بکشد»، «کاش کار را با یک بمب اتم یکسره کند تا دنیا یک نفس راحت بکشد». برخی حتی می‌گویند: «کاش سر مار را در تهران بزنند». فقط می‌توان گفت بیچاره مردمی که برای اسارت خویش، برای نابودی خویش بجنگند.

جنگ برای حاکمان ارتجاعی یک نعمت است. همانطور که جنگ ۸ ساله ایران و عراق به تثبیت حاکمیت و کشتار هزاران زندانی سیاسی در دهه شصت کمک کرد. حکومتی که سال گذشته و قبلتر از آن، دست به کشتار هزاران کودک و نوجوان زده است اکنون قصد دارد ماهیت ارتجاعی خود را به بهانه دفاع از مردم فلسطین پنهان کند. اکنون نیز در صورت گسترش جنگ، به سرکوب و اعمال خشونت بیشتر بر معترضان و زندانیان سیاسی، جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویی، اقلیت‌های مذهبی همچون جامعه بهایی، به تهاجم گسترده به جنبش «زن، زندگی، آزادی» یاری رساند.

در کنار این حاکمان، همواره بخشی از جریان راست افراطی بوده‌اند که خواهان «صادرات دموکراسی» با بمب و حمله‌ی نظامی باشند. این عده عمدتاً به دنبال سهم خود پس از تخریب تمام زیرساخت‌های جامعه به واسطه‌ی حمله‌ی نظامی غرب هستند، و گویی هیچ درسی از تجربه‌ی دو دهه‌ی گذشته در افغانستان و عراق نگرفته‌اند. این عده در اوج جنبش زن، زندگی، آزادی فقط به دنبال حمایت اسرائیل و غرب بودند و در جنگ کنونی هم فقط برای آنها خوش‌خدمتی می‌کنند.

اما بی‌تفاوتی نسبت به جنگ و نسل‌کشی در فلسطین و چه بسا حمله‌ی نظامی به ایران فراتر از این جریان‌های افراطی است.

پیام ما این است: نمی‌توان با توجیه کینه‌توزی از حاکمیت و سیاست‌های نیابتی و خانمان‌سوز آن به سادگی از این جنگ پیچیده و نابرابر علیه مردم فلسطین عبور کرد. نمی‌توان ندیدن نسل‌کشی به معنای دقیق کلمه یعنی «قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به صرف همین ماهیتش» را به انحصار رسانه‌های تقلیل داد.

دوگانه‌ی پیش روی ما می‌تواند حماس و اسرائیل باشد، یا حمله‌ی نظامی و استمرار وضع فعلی، یا انتخاب‌های فرمایشی میان گزینه‌ی بد و بدتر؛ اما تا زمانی که به جای خلق گزینه‌هایی از درون، به دنبال گزینه‌های داده‌شده‌ی حاکمان هستیم، نتیجه همواره بدتر از گزینه‌ی بدتر خواهد بود.

واقعیت این است که ما سنت ضعیفی از جنبش‌های اعتراضی ضد جنگ داریم، و هرچند جریان‌ها و جنبش‌های برابری‌خواه که با شعار «نان، کار، آزادی» شناخته می‌شوند مواضع ضدجنگ صریحی داشته‌اند، اما تا کنون نتوانسته‌ایم مبارزه علیه ستم، بهره‌کشی و تبعیض را با مبارزه علیه جنگ و جنگ‌افروزی پیوند بزنیم.

به سالیان قبل برگردیم، زمانی که از سوی برخی شعار «نه غزه، نه لبنان» شنیده شد. چون مردم فلاکت خود را محصول مداخلات حاکمیت در منطقه گره می‌زنند در حالی که حاکمیت تمامی این هزینه مداخلات را نه برای مردم کشورها تحت سلطه که در حمایت از دول ارتجاعی منطقه و صرفاً با هدف تثبیت و حفظ منافع خود به کار می‌برد. نتیجه‌ی همین مداخلات است که مبارزه توده‌های اجتماعی و سیاسی مردم فلسطین با تاریخی غنی را به موشک‌پراکنی‌های حماس استحاله داده و از دیگر نیروهای پیشروی مردمی در تاریخ مبارزات فلسطین یادی نمی‌شود.

اما در درون این پوسته ارتجاعی، یک هیولا رشد کرده؛ هیولای بی‌تفاوتی نسبت به رنج دیگری: تو گویی جنگ‌افروزی و کشتار فقط زمانی بد است که بمب‌ها بر سر خود من فرو بریزد؛ «به من چه که چه بلایی بر سر غزه می‌آید»؛ «به من چه که چه بلایی بر سر بلوچستان و کردستان می‌آید»؛ «بر سر مهاجران افغانستانی، بر سر زنان، بر سر کارگران و نیمه‌بیکاران، بر سر حاشیه‌نشینان هر چه می‌خواهد پیش آید؛ فقط زمانی اعتراض می‌کنم که خودم و خودی‌هایم مورد حمله قرار بگیرند».

این هیولا پاشنه‌ی آشیل جنبش انقلابی ما خواهد بود. در سرزمینی با کثرت زبانی، مذهبی، در سرزمینی با انواع گسل‌ها و تلاقی‌گاه ستم‌ها، و در پیوند تنگاتنگ با سایر زحمتکشان و ستمدیدگان منطقه، بی تفاوتی نسبت به رنج دیگری به سلطه‌ی بیشتر نیروهای حاکم و ناممکن‌شدن هر تغییری منجر خواهد شد.

قویترین دشمن کنونی این هیولا، آگاهی و اراده‌ی عمومی مردم خاورمیانه است که در شعار «زن، زندگی، آزادی» تجلی یافت. تعبیر این شعار به معنای حمایت از کرامت انسانی، و مقابله با تبعیض و آپارتاید به هر شکلی است و با اتکا به این شعار میتوان با بنیادگرایی مذهبی در هر شکلی، خواه حماس و خواه اسرائیل مقابله کرد، و مرزها را به گونه‌ای تعریف کرد که هر دوی آنها، همراه با نیروهای امپریالیستی‌هایشان در یک سمت قرار گیرند، و جنبش‌های مترقی اجتماعی، کارگری، زنان، و خواست آزادی و برابری در سمت دیگر.

دولت‌ها نسبت به رنج مردمان بی تفاوت هستند، و جنگ‌ها بیش از هر چیز باعث انسداد در جنبش‌های مردمی و انقلابی می‌شوند. از این رو، موضع ما علاوه بر محکومیت نسل‌کشی و انسان‌زدایی اسرائیل از مردم فلسطین، و همزمان محکومیت ماهیت ارتجاعی حماس و ابزارسازی آن از همین مردم و همچنین دولت‌های منطقه‌ای حامی آن و حامیان امپریالیستی منتفع از این جنگ ظالمانه، تلاشی فعالانه است برای پرورش یک بال ضدجنگ در دل جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»

به لحاظ تاریخی نیز تبدیل جنگ‌های ارتجاعی به نبردی میان تمام مردم ستمدیده و طبقه حاکم در قالب شعار «نان، صلح، آزادی» تجربه‌ی پر بار و قابل اتکایی بوده است.

این برهه تاریخی شاید آزمونی باشد برای جنبش پیشرو «زن، زندگی، آزادی» که تا کجا با مبارزه علیه تبعیض و دیگری‌سازی همراه است، و از کجا برای آن تبصره و استثناء می‌تراشد.

آنیسا اسداللهی، گلرخ ایرایی، رضا شهابی، آرش جوهری، کیوان مهدی، مهران رئوف، فواد فتیحی، مازیار سیدنژاد، امید مصیر --- زندان اوین، آبان ۱۴۰۲

این بیانیه توسط «کارزار اضطراری آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران» به انگلیسی و اسپانیایی ترجمه و پخش شده است. عکس هم توسط همین «کارزار» درست شده.

*From the International Emergency Campaign to Free Iran's Political Prisoners Now (IEC)*



**Letter from 9 Political Prisoners in  
Iran: Our responsibility re Gaza**

## در اهمیت حقیقت برای دست یافتن به رهایی

### نامه ای به نرگس محمدی

سمیه کارگر

سلام به تو و باقی یاران دربند! با اشتیاق و دقت مصاحبه آنجلینا جولی با تو و پیام ات به مراسم نوبل را که توسط فرزندان نازنین ات خوانده شد خواندم و شنیدم. باز هم مثل همیشه تلاش کردی ماهیت بیرحم و تاریک اندیش و آدمکش جمهوری اسلامی را نشان دهی، دادخواه همه زندانیان و فریاد رنج های مردم به ویژه زنان باشی. ممنون از تلاش پیگیرانه و نفس گیرت در افشای دستگاه سرکوب و زندان و شکنجه این رژیم و نشان دادن مرکزیت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در راهی که برای سرنگون کردن این رژیم در پیش گرفته ایم. در مقابل حمله های کثیف از سوی مرتجعین و گاه از سوی دوستان نادان، محکم و سربلند بمان.

در جهانی زندگی می کنیم که واقعیت ها را عامدانه و نقشه مند می پوشانند و آن را تحریف و مخدوش می کنند تا حقیقت نظم فرسوده جهان موجود، پنهان بماند و نتایج هولناکش برای بشریت، «نرمال» و طبیعی جلوه کند و رهایی از آن ناممکن و غیر ضروری به نظر آید. در چنین شرایطی که کشف حقیقت و درک رابطه آن با رهایی و مبارزه برای آن می تواند بزرگترین جرم باشد، هیچ راه و هیچ ابزاری قدرتمندتر از دیدن واقعیت، کشف حقیقت و فریاد زدن آن با تمام هزینه ای که می تواند بر ایمان در پی داشته باشد، نیست.

نرگس عزیز: محدودیت زندان را خوب می فهمم اما خودت به روشنی گفتی: «زندان هیچ گاه سد راه من نخواهد شد» و تا امروز نشان داده ای این جمله فقط یک شعار نیست. صدای تو و دیگر عزیزان دربندمان، از پشت دیوارهای اوین، قدرت و نفوذ بسیار دارد و با جایزه نوبل، پژواک جهانی نیز یافته است و مهم است که به جنبش جهانی علیه نسل کشی اسرائیل در غزه پیوند بخورد. جایزه صلح در زمانی داده می شود که در خاورمیانه شاهد عادی سازی سازی جنایت هستیم. بشریت در مرز بود و نبود ایستاده و مردم ایران و فلسطین بخش هایی از این بشریتند که در حال نابود شدن است.

برخی اوقات رخدادهای خارج از اراده ما، صاعقه وار ابرها را کنار زده و حقایقی را به صدها میلیون نفر نشان می دهند که شاید با بیست سال حرف زدن هزاران نفر هم نمی شد نشان داد. جنگ نسل کشی در غزه که توسط اسرائیل و آمریکا پیش می رود، این کار را کرد. تا کنون بیست هزار نفر کشته شده و معلوم نیست چند نفر دیگر باید جان بدهند و ابعاد جنگ در کدام نقاط دیگر خاورمیانه شعله ور شود. جمهوری اسلامی ۴۵ سال است خود را قیم مردم فلسطین کرده است. همین مساله ما را وظیفه مند می کند تا حيله گری جمهوری اسلامی در مورد فلسطین را افشا کنیم و به مردم بگوییم که برای این رژیم، آرمان ملی مردم فلسطین پیشیزی نمی آرد. جمهوری اسلامی صرفا زالوی خون آشامی است که بر پیکر مردم فلسطین چسبیده و نباید اجازه دهیم که اینها آرمان مردم فلسطین را در پرچم پوسیده اسلام گرایی شان بپوشانند و با خون مردم فلسطین و آوارگی ۷۵ ساله آنها قدرت نمایی کنند. مردم ما از بغض و نفرتی که به جمهوری اسلامی آدمکش دارند، نسبت به مردم فلسطین و رنجهای شان بی تفاوت شده اند. اما ناآگاهی، ناآگاهی است و مهم نیست که منبع آن چیست. ناآگاهی نسبت به واقعیت های این جهان، خطرناک است و این معضل باید حل شود.

امروز «دموکراسی» و «صلح»، آن بمبی است که بر مدرسه و بیمارستانی در غزه یا خان یونس یا رفح فرود می آید. آن پیکر تکه تکه شده کودکی که از آوار بیرون زده و آن تن زنده زنده سوخته با بمب فسفر زنی فلسطینی یا شیون کودکی خردسال بر جنازه والدینش. این ها چهره واقعی حقوق بشر و دموکراسی غرب است که اسرائیل پادگان نظامی اش در خاورمیانه است. امروز حقیقت در فلسطین به خون غلتیده و از لوله دموکراسی و با بمب های دموکراتیک غربی به آن شلیک شده است. دموکراسی های اروپا و آمریکا دیدن این حقایق و حرف زدن در مورد آن را ممنوع کرده اند. مراسم اهدای جایزه به رمان نویس های فلسطینی و یهودی که این حقیقت را در رمان ها و مقاله هایشان بیان کرده اند در همین آلمان دموکراتیک کنسل شده است. در آمریکای دموکراتیک، نمایندگان فاشیست در کنگره، حکم عزل روسای دانشگاه های معتبر را دادند به این علت که حاضر نشدند با «ممنوعیت تفکر» همراهی کنند.

این احتضار طولانی حقیقت و انسانیت جلوی چشم جهانیان، پرده از واقعیتی مهم بر می دارد. واقعیت هولناک دموکراسی بورژوایی با کنار رفتن ادعای آن آشکار می شود. این برملا شدن به واسطه کارکرد خود سیستم جهانی مدعی دموکراسی اتفاق می افتد. سیستمی که حیات فکری مردم را شکل می دهد و در چنگ دارد و چنین تفکراتی را القا کرده، مجبور شده است برخلاف ادعای خود عمل کند. برخی از کسانی که صادقانه ادعا و گفتمان دموکراسی بورژوایی را باور کرده بودند و برای تحقق مبارزه می کردند، به شدت تکان خورده اند یا بهتر بگوییم توهماتشان در حال ریختن است. باید دست به انتخاب بزنند بین چشم بستن بر واقعیت و دیدن واقعیت، دیدن تضاد بین واقعیت و ادعا و مواجه شدن با نتایج واقعی این تضاد بر زندگی مردم. امتحان سختی است و شاید همه سربلند از آن بیرون نیایند اما جستجوگر حقیقت بودن امتیازی اساسی است که راهگشاست.

جایزه صلح نوبل امسال در شرایطی داده می شود که هیچ چیز در دنیا «روال معمول» نیست. نظم کهنه جهان به هم ریخته و قوانین و اصول حاکم بر جهان دیگر مانند گذشته کار نمی کند. اما یک اتفاق مهم در حال وقوع است: واقعیت این دموکراسی دارد هرچه عریان تر خودش را رو می کند. در خود این دموکراسی ها امواج بزرگی از مردم دارند باورهای شان در مورد آن را زیر سوال می کشند. در آمریکا مردم شروع کرده اند به کشف رابطه دموکراسی در آمریکا با غارتگری و استثمار، حمایت اش از رژیم های نظامی و شکنجه گر در اقصی نقاط دنیا و جنایت های جنگی و سلطه گری اش در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و ۷۰۰ پایگاه نظامی آمریکا در سراسر دنیا و حمایتش از نسل کشی مردم فلسطین با تاریخ نسل کشی بومیان آمریکا و برده کردن سیاهان. این بیداری جدید را باید جشن گرفت و در عین حال آن را عمیق تر کرد تا ریشه ها و سرچشمه ها را در سیستم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی سرمایه داری امپریالیستی ببینند که در سراسر جهان از جمله در ایران حاکم است.

جنگ بقا که به آن اشاره کردی فقط مختص مردم ایران نیست. کارکرد سیستم جهانی سرمایه داری به طور مداوم فقر، جنگ، آوارگی و انواع ستم برای اکثریت مردم دنیا تولید می کند. فقط اقلیتی در شمال جهانی می توانند بر مبنای ثروت های تولید شده توسط میلیاردها بزرگسال و خردسال در جنوب جهانی، رفاهی نسبی داشته باشند. کودکانی باید در معادن کنگو کار کنند تا قشر فن آوران و دانشمندان و هنرمندان در آمریکا با فراغ بال به حرفه خود بپردازند. صلح، شوخی تلخی برای این میلیاردها مردم دنیاست. دموکراسی، صلح و حقوق بشری که در کشورهای «غربی» وجود دارد به ازای دیکتاتوری و استبداد در جنوب جهانی و عواید و منافع حاصل از آن، ممکن می شود. در واقع، سیستم جهانی موجود در شرایط عادی با تکیه بر این استبداد می تواند نقاب دموکراسی بزند و در شرایط بحران مانند اکنون نقاب دموکراسی و حقوق بشر را کنار می زند. این حقایق را همیشه عده ای قلیل می دانستند. من هم شانس آن را داشته ام با کمونیست های انقلابی آشنا شوم که به طرز عمیق علمی و همه جانبه مرا با این حقایق آشنا کنند. اما برای تغییر جهان لازم است صدها میلیون نفر این حقایق و سرچشمه و منبع به وجود آمدن جنگ های ویرانگر، رشد نیروهای بنیادگرا، زن کشی، نژادپرستی، نابودی محیط زیست و غیره را ببینند تا به این نتیجه برسند که باید این سیستم را سرنگون کرد. نه فقط در ایران و نه فقط در ترکیه و مصر و این نوع کشورهای بلکه حتی در آمریکا. بله در آمریکا که با انقلاب در آن، سنگین ترین بار ستم و استثمار از دوش میلیاردها انسان در سراسر جهان برداشته خواهد شد. اگر من با آنجیلینا جولی مصاحبه می کردم، بر این رویکرد تاکید می کردم چون همه آدم های «خوب» دنیا شایسته اند که تمام حقیقت را بدانند تا امکان آن را پیدا کنند که به چنین انقلابی خدمت کنند و زندگی واقعا معناداری داشته باشند.

این فرصت و شرایطی است که نباید به سادگی از کنار آن گذشت. حتی کارکنان دولت بایدن و کنگره آمریکا از دیدن و آشکار شدن تضاد بین ایده آلی که به آن باور داشتند و واقعیتی که رخ نمود شوکه شدند. عده ای از آنان استعفا داده و در اعتراض به کشتار مردم غزه که با حمایت بایدن پیش می رود، در مقابل کنگره تحصن کردند. یکی از کارکنان سابق ستاد انتخاباتی بایدن در سال ۲۰۲۰ و کارمند بخش مدیریت او نوشت: «بله، من هنوز ترامپ را یک فاشیست می دانم. بله، من همچنان دومین دوره ریاست جمهوری ترامپ را ذاتا خطرناک تر از دوره دوم بایدن می دانم. اما از نظر اخلاقی نمی توانم کار کردن برای کسی را توجیه کنم که از یک قتل عام حمایت می کند، کسی به اندازه او در نسل کشی توسط اسرائیل دخیل نیست. من فکر می کنم بهتر می توانم وقتم را صرف کار و دفاع از یک هدف واقعی کنم. فقط من نیستم. من افراد زیادی را از کارکنان دولت و کارزار انتخاباتی بایدن می شناسم که دقیقاً همین احساس را دارند: آگاهی از اینکه فاشیسم تا چه حد به ما نزدیک است و در عین حال امتناع از شکستن خطوط اخلاقی با کار کردن برای کارزار انتخاباتی کسی که به طور فعال در حال افزایش سطح قتل عام است.»

همان طور که به درستی گفتم خیزش ژینا صدای مبارزه ما را جهانی کرد. اما خیزش ژینا چه بود و چه ربطی به جمهوری اسلامی و سیستم جهانی دارد؟ خیزش ژینا بخشی از مبارزه جهانی زنان علیه وضعیت شان در این جهان است. مردسالاری در تار و پود سیستم جهانی کنونی تنیده شده است؛ در ایران تحت حاکمیت بنیادگرایان اسلامی در حجاب اجباری بیان فشرده خود را پیدا می کند و در آمریکایی که اکثر قضات دیوان عالی قضایی اش فاشیست های بنیادگرای مسیحی هستند به شکل منع سقط جنین. این گونه تصور می شود که بنیادگرایی دینی و جمهوری اسلامی، وصله ناجوری بر تن سیستم جهانی هستند. اما جمهوری اسلامی و گسترش بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، محصول عملکرد اقتصادی ویرانگر و سیاست های قدرت های امپریالیستی غرب در این منطقه است. دنیای غرب به سرکردگی آمریکا دموکراسی به جهان صادر نمی کند. دستاورد آنان برای جهان صدور روابط و زیرساخت های بسط ستم و استثمار و خدمت به منافع خودشان است. فاجعه صدور دموکراسی آمریکایی با طعم ناتو به افغانستان و تبعاتش برای مردم این کشور هنوز یادمان هست. آیا آمریکا موقع تاسیس جمهوری اسلامی افغانستان و سپس تحویل افغانستان به طالبان به منافع مردم افغانستان فکر کرد؟ هرگز! ما تجربه صدور دموکراسی آمریکایی به ایران را در شکل سلطنت پهلوی داریم. آیا دوباره آن یا چیزی شبیه آن را می خواهیم؟ خیلی ها به نادرست، معادله را اینطور می بینند که در یک سمت، «جهان آزاد غرب» قرار دارد و سمت دیگر، بنیادگرایی اسلامی. اما این طور نیست. این ها سطوح متفاوت از یک سیستم ستم و استثمار جهانی هستند که قدرت های امپریالیستی در راس آن قرار دارند و چارچوبه ها و شروط چرخش این نظم جهانی را دیکته می کنند. قشر بنیادگرایان اسلامی که در ایران حاکم هستند با قشر امپریالیستی حاکم در آمریکا، «دعوا» دارند اما بخشی از یک سیستم هستند و هر دو با کارگران و زحمتکشان و زنان و روشنفکران و ال جی بی تی. کیو و ملل مختلف در ایران، رابطه ستمگرانه و استثمارگرانه دارند. بنابراین با هیچ یک نمی توان در مقابل دیگری، متحد شد و این رویکرد، به نفع هر دوی آن ها تمام خواهد شد. حمایت از یکی در واقع به تقویت هر دو منجر می شود و هیچ کدام راه حل برای مردم ما

و مردم خاورمیانه نیستند. انتخاب از بین این دو نیرو برای دهه ها بر کل خاورمیانه تحمیل شده است و نتایج هولناک آن را همه جا می بینیم. جمهوری اسلامی یک دولت سرمایه دار دینمدار است نه فقط یک دولت دینمدار استبدادی. همین واقعیت، انقلابی را برای جامعه ما ضروری می کند که همزمان، شکل حاکمیت دینمدار و زیربنای سرمایه داری آن را از بین ببرد. این انقلاب، فقط می تواند یک انقلاب کمونیستی باشد برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین. راه انداختن بحث بر سر «معضل چیست و راه حل چیست» برای امروز و فردای جامعه ما و تمام جوامع حیاتی است. به ویژه در شرایطی که دنیا در کشمکش تغییرات بزرگ است. من در تور مناظره ای که در تابستان گذشته داشتم و عنوانش «جنگ آلترناتیوها» بود، گفتم: اوضاع جهان، نه فقط ایران بلکه تمام بشریت را بر سر دو راهی سرنوشت سازی قرار داده است. و جمله باب آواکیان را تکرار کردم: «آینده ای حقیقتاً وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش». به عبارتی بشریت باید شاهد وقوع فجایع ناشی از عملکرد نظام جهانی سرمایه داری باشد یا نابودی این نظام از طریق انقلاب های کمونیستی و تغییر مسیر جامعه بشری به سمت آینده ای بنیادا متفاوت را تدارک دیده و محقق کند... سرنگونی جمهوری اسلامی، نه تنها ضرورتی عینی بلکه ضرورتی عاجل برای تعیین مسیر آینده است... چالش موجود در مورد مسأله آلترناتیو این است چه چیزی باید عوض شود تا نه تنها معضلات کنونی حل شوند بلکه جامعه مسیر متفاوتی در پیش بگیرد؟ این تغییر چگونه به دست می آید؟ در اوضاع کنونی، یکی از مهمترین روش ها، ایجاد تمایز با آلترناتیوهای قدیم و جدید غیر انقلابی و پیش گذاشتن آلترناتیو یک انقلاب واقعی و مختصات و عملکرد جامعه سوسیالیستی نوین است. برای ما کمونیست های انقلابی روشن است که اگر این حقیقت را پیش نگذاریم، در واقع میدان را برای آلترناتیوهای راست و بازسازی دولت دیکتاتوری بورژوازی در شکل های دیگر باز گذاشته ایم... خصلت و اصول و کارکردهای این آلترناتیو، به تفصیل و دقت، در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» توسط حزب کمونیست ایران (م.ل.م) تشریح شده است. این «قانون اساسی» بر مبنای اصول جهانشمول فرموله شده توسط باب آواکیان برای جامعه ای که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار خواهد شد به نگارش درآمده است.(2)

یکی از خط تمایزهای مهم در بدیل هایی که جلو می گذاریم در مورد حقوق بشر است. اکثر کسانی که از «حقوق بشر» حرف می زنند، منظورشان «حقوق» مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸ سازمان ملل و بیانیه های دیگر است. اما همانطور که باب آواکیان به درستی می گوید: «در چارچوب روابط قدرت کنونی در جهان «اعمال» این حقوق ممکن نیست. و به طور اساسی تر در چارچوب اقتصاد جهانی و سیستم سیاسی سرمایه داری-امپریالیسم، هیچ راهی برای «عملی کردن» این حقوق وجود ندارد.» (3) توان فکری و عملی میلیاردها انسان که ثروت های این دنیا را تولید می کنند توسط سوخت و ساز روزمره سیستم سرمایه داری در هم شکسته و نابود می شود. زمانی که مردم علیه این وضع بلند می شوند، داغ و درفش و زندان و شکنجه در انتظارشان است. چالش مقابل ما، ایجاد جامعه ای است که این موانع را واژگون کند و حکومتی مستقر کند که وظیفه اش و ضرورت وجودی اش باز کردن راه برای تحقق «چهار کلیت» است (محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می آورند، محو کلیه روابط اجتماعی ستم گرانه و محو کلیه افکار بر خاسته از این تمایزات و ستم های اجتماعی) و شالوده حقوق بشر آن تامین آزادی برای ستم دیدگان در عملی کردن این «چهار کلیت» و در عین حال، تضمین آزادی اندیشه انتقادی و مخالفت و نارضایتی در جامعه - حتا مخالفت با اصول چنین جامعه ای -- باشد.

نرگس عزیز! جنگ و تروریسم و بنیادگرایی، محصول خلاء «سابقه تمدنی بسیار غنی» خاورمیانه نیستند. خاورمیانه جنگ زده و بنیادگرا، محصول کارکرد سیستم سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان است. و آینده ای که نیاز داریم باید از جنسی کیفیتاً متفاوت از هر نوع «سابقه تمدنی» باشد. بله همه ما در ایران، خاورمیانه و جهان دچار یک «فقدان» بسیار خطرناک هستیم. فقدان بالفعل شدن تئوری انقلابی ای که بالقوه موجود است و باید امواج نوین انقلابی را هدایت کند. در ساختن این موج انقلابی، کار تو و همزمان صداقت بسیار اهمیت دارد.

در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی متفاوتی وجود دارند که افق اجتماعی و منافع شان با یکدیگر تضاد آشتی ناپذیر دارند. اما در میان جریان های نزدیک به یکدیگر هم پرسپکتیوهای متفاوت وجود دارد. این تفاوت ها بسیار طبیعی است چون زندگی مملو از ضرورت و مواجهه با ضرورت برای تغییر آن است و انسان ها همیشه در مورد دیدن ضرورت ها و راه تغییر آنها نظرات متفاوتی خواهند داشت. این تفاوت ها را می توان و باید تبدیل به منبع شکوفایی فکری و اتحاد عملی کرد. وقتی بتوانیم به کمک هم افق های روشن تری را برای دست یافتن به جامعه و جهانی به واقع بهتر ترسیم کنیم، بازوان گشاده تری برای اتحادهای بزرگ خواهیم داشت. به موازات حادث شدن تضادهای جامعه و جهان، طیف های مختلف «ما» به یکدیگر نزدیک تر خواهیم شد. و این عالی است و در واقع، در ماهیت واکنش بشری به فجایع غیر قابل تحمل است. اما، از همین امروز باید بر سر تفاوت ها، نقطه نظرات و برنامه های متفاوت اپوزیسیون های جمهوری اسلامی کلنجار برویم تا هم مرزی کثی هایمان با برنامه هایی که ما را از یک فاجعه به فاجعه ای دیگر خواهند رساند و هم اتحادمان برای آینده ای کاملاً متفاوت هرچه آگاهانه تر شود. تا با هم و با تکیه بر دانش و هنر یکدیگر، بتوانیم بیروزمندانانه کشتی مبارزه را از میان صخره ها و تلاطم ها بگذرانیم و مشت هایمان را در یک جهت بر برج و باروی ستم وارد کنیم.

## پانوشت:

1. مصاحبه با آنجلینا جولی 22 نوامبر 2023 در مجله «تایم» منتشر شد
2. پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران در Cpimlm.org در دسترس است.
3. آواکیان. حقوق بشر در زنجیره کار. ۱۱ آوریل ۲۰۲۲. به فارسی در Cpimlm.org

## حمله به مهاجرین افغانستان، خدمت به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی ایران است!

تهران ایستگاه مترو «بهشتی» :

سه نفر سوار می شوند یک زن مسن و دو دختر جوان. چهره شان نشان می دهد که از اهالی افغانستان هستند. بعد از دو ایستگاه زن متوجه می شود که موبایلش نیست. از یکی از دخترهای جوان خواهش می کند که با موبایلش شماره اش را بگیرد. خاموش است. شماره کس دیگری را می گیرد. به کسی که پشت خط است توضیح میدهد که وارد سفارت شده موبایل همراهش بوده است. یکی از دخترها می گوید برگرد و به پلیسی که جلو سفارت می ایستد بگو. زن سوال میکند که گوشی ش با اثر انگشت باز می شود، آیا کسی می تواند از آن استفاده کند؟ حواسم می رود به آدم های اطراف که با تعجب توام به نفرت به زن نگاه می کنند و یکی دو نفر در گوش هم چیزی می گویند. می توانم حدس بزنم که چه می گویند. این درست زمانی است که قتل داریوش مهرجویی و همسرش اتفاق افتاده است. و متهم شدن چند جوان افغانستانی موج ضد مهاجرین افغانستانی که پیش از این اتفاق افتاده بود را، تقویت کرده است. می گویند: "وضع اقتصادی خرابه اینام شدن نون خور اضافه، بچه های خودمون بیکارن اینا همه کارا رو گرفتن، بی فرهنگن، دزدن، قاتلن، متجاوزن، مزدورن، لشکر فاطمیون را درست کردن..." به این فکر می کنم که در سال چند قتل و دزدی و تجاوز اتفاق می افتد. سهم ایرانی ها از این موارد چقدر است. آنهایی که آبان ۹۸ و پاییز و زمستان ۱۴۰۱ جوان ها و بچه ها را کشتند ایرانی نبودن؟ مزدور نبودن؟ آنها تو این مقایسه محاسبه نمی شن؟ یا چون حکومتی هستند و قدرت دارند و زور ما به اونا نمی رسه چیزی نمیگیم. ولی زورمان به افغانستانی ها که می رسه. فکرم میره پیش میلیون ها ایرانی که در سراسر دنیا به عنوان مهاجر زندگی می کنند. یعنی مردم اون کشورها هم مثل مردم ایران و در این حجم ضد مهاجر هستند؟ آدمی که تن به مهاجرت میده یا برای حفظ جاننش و یا در سودای زندگی بهتر است. و در این راه هر خطر و بلا و مصیبتی را متحمل می شه. یعنی مجبوره که تحمل کنه. افغانستانی ها هم از این قاعده مستثنی نیستند. این یک مشاهده از واقعیت های روزمره در مورد مهاجرین است. که می توان به آخرین نمونه آن در شهر میبد یزد اشاره کرد.

در پی یک نزاع خیابانی در میبد یزد که منجر به کشته شدن یک جوان ۱۷ ساله ایرانی شد، شماری از نمازگزاران روز جمعه به ظن این که یک جوان افغانستانی جوان ایرانی را کشته به شهرک "مهمان شهر" که محل اسکان شهروندان غیر ایرانی و عموماً افغانستانی است، حمله ور می شوند. در فیلم هایی که در رسانه های اجتماعی پخش شد، دیدیم که بخش هایی از شهرک مهاجرین به آتش کشیده می شود و برخی افراد مورد ضرب و شتم نمازگزاران قرار می گیرند. آیا تاریک اندیشی و عقب ماندگی، بالاتر از این هم هست؟

بلافاصله رژیم اعلام کرد، «قاتل دستگیر شده است!» شاید برای مهار اوضاع. این اولین بار نیست که در این منطقه و سایر مناطق ایران افغان ستیزی به چنین فجایی منتهی می شود در سال ۱۳۹۱ به دنبال پیدا شدن جسد یک دختر جوان در چاهی در یزد، عده ای به خانه مهاجرین افغانستانی یورش بردند و خانه هایشان را به آتش کشیدند. عده ای از مردم این منطقه، هر چند وقت یکبار به شهرک های مهاجرین حمله می کنند. در بهار امسال در یزد مردانی که صورت های خود را پوشانده بودند فریاد زنان به خانه ده ها مهاجر افغانستانی حمله کردند، شیشه خانه هایشان را شکستند، دیوارها را بر سرشان خراب کردند، اموالشان را به غارت بردند و تنها چیزی که به جای گذاشتند نگرانی زنان و بچه ها و خانواده های هراسان بود. هیچ اقدام و پیگیری از سوی مقامات محلی و مرکزی صورت نگرفت. اصلاً چرا باید پیگیری کنند. خودشان این کاره اند. سه سال پیش ماموران رژیم، در شهر مهریز استان یزد ۷ جوان افغانستانی را در ماشینی به آتش کشیدند. و زنده زنده سوزاندند. مدیر کل امنیتی و انتظامی کردستان (سید هادی روشن) ورود مهاجران افغانستانی به کردستان را «ممنوع» اعلام کرد و گفت: «از آنجا که گاهی شاهد حضور این افراد در استان هستیم و با صاحبان کارگاه های تولیدی، واحدهای اقتصادی و هر صنفی که از این اتباع به عنوان کارگر استفاده کند، برابر قانون برخورد می شود». چنین قوانینی است که توده های مردم عادی ناآگاه را مثل خود عوامل این رژیم فاشیست و کوردل می کند.

تنها طی هفته گذشته بیش از ۱۳۰۰۰ مهاجر افغانستانی از ایران به افغانستان تحت حاکمیت طالبان باز گردانده شدند. این حوادث بخشی از سیاست رژیم جمهوری اسلامی برای برگرداندن مهاجرین به افغانستان تحت حاکمیت طالبان و به رسمیت شناختن طالبان است. هر حادثه ای که ربطی به ملیت و جنسیت ندارد و روزمره و ساعتی در جامعه اتفاق می افتد، زمینه ای برای حاکمیت می شود که برای غلبه بر بحران هایش مردم را متوجه مهاجرین و خاصاً افغانستانی ها کند. سیاست ضد مهاجرین فقط مختص حکومت ایران نیست. حکومت اسلامی پاکستان نیز در اقدامی بی سابقه دست به اخراج ده ها هزار مهاجر افغانستانی زده است. از زمان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق ده ها هزار افغانستانی در پاکستان اسکان یافته اند. این مهاجرین که دیگر نمی شود مهاجر نامیدشان، در آنجا با زنان و مردان پاکستانی ازدواج کرده اند و مشغول کار و زندگی هستند. اما حکومت پاکستان به دلایل سیاسی و فشار به طالبان در حال اخراج این مردم است. بسیاری از اخراج شدگان دارای کارت اقامت هستند و فرزندانشان تا حال سرزمین افغانستان را به چشم ندیده اند.

بسیاری از مهاجرین افغانستانی برای فرار از شرایط خفقان آور ایران به ترکیه فرار میکنند و در آنجا مورد اذیت و آزار ژاندارم ها و مامورین ترک قرار می گیرند فیلم های بسیاری از شکنجه و آزار و تحقیر این مهاجرین توسط مرزداران و مزدوران حکومت اسلامی اردوغان در شبکه مجازی موجود است. و حال اگر این مهاجرین بتوانند از دست مزدوران ایرانی و ترک خود را به دریای مدیترانه

برسانند، در آنجا جان های عزیزشان را به خطر می اندازند. تنها در سال گذشته بیش از 22 هزار مهاجری که از آفریقا و خاورمیانه راهی اروپا شده اند در دریای مدیترانه که قتل گاه مهاجرین شده است، جانشان را از دست داده اند.

سیاست رژیم جمهوری اسلامی در قبال مهاجرین افغانستانی در تمام چهل و چند سال اخیر تحقیر، بی حقوقی و سرکوب، بوده است. چنین رویکردی به درجات مختلف توسط لایه هایی از مردم ایران هم در مواجهه با افغانستانی ها به کار برده شده است. اما افغانستانی ستیزی در چند سال اخیر خبر از رشد وحشتناک گرایشات نژادپرستانه و مهاجرستیزانه خطرناکی داد که همان طور در گذشته تاکید کردیم چند خصیصه داشت: بسیار علنی، عریان و بدون کمترین خجالت یا تردیدی بیان و اعمال شد و عمدتاً از پشتیبانی رسمی و واضح دولتی و حکومتی برخوردار بوده است. و در این میان بخشی از جامعه در سطوح مختلف از این مهاجر ستیزی حمایت کرده اند.

در حالی که مردم غزه زیر بمباران آخرین سلاح های پیشرفته آمریکایی توسط اشغالگران اسرائیلی قتل عام می شوند و مورد ژنوسید قرار می گیرند، رژیم جمهوری اسلامی فریبکارانه از یکسو خود را مدافع مردم فلسطین می داند اما از سوی دیگر مهاجرین افغانستانی را مورد حمله و اخراج قرار می دهد و آنها را به برادر جنایتکارش طالبان تحویل می دهد.

سیم های خاردار و دیوار کشی در مرزها، اخراج به زور اسلحه و ایجاد اردوگاه های کثیف و تهدیدات موهن در چهار گوشه جهان از امریکا گرفته تا مرزهای کشورهای اروپایی نتوانسته مانع از مهاجرت جوانان بی آینده بسیاری از مهاجرین آفریقایی و امریکای لاتین و خاورمیانه و دیگر نقاط دنیا شود و این روند با بحران های جهانی و جنگ های امپریالیستی هر دم در حال افزایش است.

تا آنجایی که به ایران و جمهوری اسلامی مربوط می شود، افغان ستیزی و نگه داشتن مهاجرین افغانستانی در موقعیت بی حقوقی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ربط مستقیمی با عملکرد سرمایه داری دارد و بخشی از دستگاه ایدئولوژیک و تبلیغات غیررسمی اما موجود و پر قدرت حکومت است. از همین رو مسأله بی حقوقی افغانستانی ها و فرهنگ منحن و فاشیستی افغان ستیزی را اینجا و آن جا و با برخورد موردی با این یا آن تحقیر و شکنجه نمی توان حل کرد. مبارزه با فاشیسم و افغانستانی ستیزی باید در سطح جنبش های مبارزاتی اجتماعی در ایران وسیعاً طرح شود و همواره بر سر آن خلق افکار بشود. در حال حاضر حتی در جنبش های عادلانه یا مترقی صنفی و اجتماعی در ایران مانند جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی و غیره هم نسبت به مسأله مردم افغانستانی ما یا اساساً سکوت و بایکوت و بی توجهی وجود دارد و یا حساسیت و واکنش به آن بسیار محدود است. جمهوری اسلامی برای کنترل و مرعوب کردن و نگاه داشتن این جمعیت بر روی لبه تیغ، یک لحظه از دامن زدن به افغان ستیزی در میان توده عقب نگاه داشته شده جامعه غافل نمی ماند. عوامفریبی در مورد ریشه های به وجود آمدن جمعیت های میلیونی سیال و بی مکان در جهان، یک روند ایدئولوژیک بسیار قوی در سطح بین المللی است. افغان ستیزی نسخه جمهوری اسلامی از این عوامفریبی است.

افغانستانی ها بخشی از مردم ما هستند. آن ها طی این چند دهه تحتانی ترین قشر پرولتاریا و زحمتکشان ایران را تشکیل داده اند و فوری ترین منافع را در انقلاب کمونیستی دارند. علاوه بر این، افغانستانی ها در ایران یک ملت تحت ستم اند مانند کردها و بلوچ ها و عرب ها. و راه حل این ستم ملی مانند تمامی اشکال ستم و استثمار در ایران در گرو پیش برد انقلاب کمونیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است. و یکی از نیروهای سنگ بنایی این انقلاب، مهاجرین افغانستانی در ایران هستند. کمونیست های انقلابی باید در میان آن ها به فعالیت آگاه گرانه کمونیستی و سازماندهی بپردازند تا هزاران زن و مرد روشنفکر و کارگر و دانشجو و دانش آموز افغانستانی به این انقلاب بپیوندند. این انقلابی است که استراتژی و رهبری داشته و مختصات جامعه سوسیالیستی که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران مستقر خواهد شد را نیز روشن کرده است. با استقرار چنین جامعه ای که مختصات و کارکردها و اصول آن در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» تشریح شده است، مسأله ملی/مهاجرتی مردم افغانستانی ساکن ایران نیز به شرح زیر حل خواهد شد:

«جمهوری سوسیالیستی نوین ایران کلیه مهاجرین افغانستانی که هنگام تاسیس این جمهوری در ایران سکونت داشته اند را در صورتی که خودشان بخواهند، شهروندان این جمهوری قلمداد می کند. آنان کلیه حقوق و مسئولیت های شهروندی مندرج در این قانون را خواهند داشت... به دیگر افغانستانی هایی که تازه از راه می رسند کارت اقامت موقت و سپس دائم خواهد داد. این ها نیز از کلیه حقوق مشابه شهروندان بهره مند خواهند شد... نظر به این که کودکان افغانستانی در چارچوب ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، به شدت در زمینه های آموزشی مورد تبعیض واقع شده اند، شورای اجرایی مرکزی این جمهوری و شورای اجرایی مناطق از جمله مناطق و نواحی خودمختار موظف هستند امکانات ویژه ای برای رفع سریع این تبعیض در میان کودکان و بزرگسالانی که با این تبعیض بزرگ شدند و زندگی کردند، فراهم کنند تا قشر تحصیل کرده و همچنین قشر تحصیل کرده در سطوح آموزش عالی در میان این مردم افزایش یابد. امکانات ویژه، باید شامل امکانات هنری و ورزشی نیز باشد تا استعدادهای این کودکان به طور همه جانبه رشد کند. در راستای رفع تبعیض علیه افغانستانی ها و جبران آن طبق اصل انترناسیونالیسم پرولتری و اصل رفع ستم از ملل تحت ستم در ایران، در جایی که تجمع قابل ملاحظه ای از افغانستانی ها موجود است، مجلس قانون گذار مرکزی میتواند منطقه جغرافیایی مشخصی را برای ایجاد ناحیه خودمختار افغانستان در چارچوب جمهوری سوسیالیستی نوین ایران تعیین کند. مجلس قانون گذار مرکزی در مشورت با مجالس مناطقی که مهاجرین افغانستانی حضور پررنگتری دارند و شخصیت های سیاسی و علمی و هنری و آموزشی آنان، این محدوده را تعیین کند. اگر چنین ناحیه خودمختاری برای افغانستانی ها تشکیل شود، دیگر بندهای مربوط به عملکرد حکومت های خودمختار در مورد این منطقه نیز کاربست خواهد داشت.»

## سوسیال دموکراسی چیست و چرا دیکتاتوری سرمایه داری است؟

### واقعیت کمونیسم

#### قسمت چهارم از سلسله مقالات در باره دموکراسی

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟» نوشته باب آواکیان و دیگر آثار وی در مورد دموکراسی/دیکتاتوری است.

درباره دموکراسی های آشکارا بورژوایی در چند شماره قبل بحث کردیم. در این شماره به سوسیال دموکراسی می پردازیم. بعد از جنگ جهانی دوم، سوسیال دموکراسی در اغلب کشورهای اروپای غربی حاکم شد که «دولت رفاه» هم نامیده می شود. سوسیال دموکراسی ها تلاش کرده اند، خود را متفاوت از دموکراسی های بورژوایی از آن نوع که در آمریکا حاکم است نشان دهند. هرچند تفاوت های بعضا مهمی با انواع دیگر دولت های دیکتاتوری بورژوایی دارند اما تشابهشان اساسی تر است. دولت های سوسیال دموکرات نیز، دیکتاتوری های بورژوایی هستند. در این مقاله در خلال تحلیل این تشابهات و تفاوت ها و بررسی نظرات مدافعان سوسیال دموکراسی، نشان می دهیم که چگونه دموکراسی/دیکتاتوری در سوسیالیسم از این مدل ها یا هرگونه بسط و بهبود دموکراسی/دیکتاتوری بورژوایی کیفیتا متفاوت است. در انتها نگاهی هم به نظریه سوسیال دموکراتیک کارل پوپر خواهیم کرد.

#### سوسیال دموکراسی

امروز مدافعان سوسیال دموکراسی به عنوان مدل مطلوب برای آینده ایران، نیروی فعالی در صحنه سیاسی هستند و این انگاره نفوذ زیادی در میان روشنفکران دارد. این روشنفکران، تاریخ دموکراسی در ایران را کاملا از بستر تاریخی بزرگتر که ادغام ایران در چارچوب نظام سرمایه داری جهانی (سرمایه داری امپریالیستی) بود جدا می کنند. ایران، مانند بقیه کشورهای «جنوب جهانی» یک کشور «تحت سلطه امپریالیسم» است. تابع ملزومات انباشت سرمایه در کشورهای «مرکزی» (متروپل) است و به لحاظ درونی پیکری معوج و از هم گسیخته دارد. توسعه این نوع سرمایه داری در ایران از نقاط عطف مختلف که هر یک وابسته به تغییرات بزرگ در نظام سرمایه داری جهانی بود، گذر کرده است. (برای بحث بیشتر به فصل اقتصاد از «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» - ۱۳۹۶ رجوع کنید) مدافعین سوسیال دموکراسی در ایران، این فکت تعیین کننده را کنار می گذارند. در نتیجه، «راه حل» آنها برای ایران، که «تعمیم» رونیای سیاسی حاکم در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی غرب به ایران است، غیرممکن و سترون از آب در می آید.

همانطور که باب آواکیان در کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟» توضیح می دهد، گرایش سوسیال دموکرات ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول در اروپا که تمرکزشان بر طرح های رفرمیستی گوناگون جهت دست یافتن به «دموکراسی اقتصادی» است (به اصطلاح سوسیال دموکرات های مدافعان دولت رفاه). این دسته اول که شریک قدرت در دولت های بورژوایی خودی شدند، بر این تاکید می ورزیدند که دموکراسی بدون عدالت اقتصادی امکان ناپذیر است. پس در مرکز برنامه خود، توزیع غارت های امپریالیستی بین اقشار گسترده تری از مردم را داشتند. حرکت و نقش اساسی این دسته در رابطه با دموکراسی این بوده است که در گذشته علیه چالش سوسیال امپریالیسم شوروی و تا کنون علیه انقلاب و کمونیسم انقلابی واقعی، از جامعه بورژوایی غرب و سنت هایش دفاع کرده و مبلغ آن باشند. دسته دوم از سوسیال دموکرات ها کوشش می کنند نظرات شان در مورد دموکراسی را با فرمولبندی رادیکال تر و حتا «مارکسیستی» ارائه دهند که آنها را از مشاطه گران متعارف امپریالیسم غرب متمایز می کند، هرچند که در تحلیل نهایی، آنها نیز در تلاش بی نتیجه برای هم ساز کردن مارکسیسم با دموکراسی بورژوایی هستند.

بیا بییم به برخی نظرات در میان حامیان ایرانی سوسیال دموکراسی نگاه کنیم. محمدرضا نیکفر از نام آشناترین این روشنفکران است که در جریان خیزش ژینا بیشتر به تئوریزه کردن و ایده آلیزه کردن این نوع دموکراسی در برابر ولایت و سلطنت پرداخت. او می نویسد: «در نهایت بیشتر از دو راه در مقابل آشفتنگی و بهم ریختگی فعلی وجود ندارد: انتگراسیونی بر مبنای برابری و مشارکت یا تجمیعی بر اساس اقتدار و سرکوب و کنترل. این انتخابی است بین شان و کرامت شهروند یا خواری و فرودستی تاریخی رعیت»<sup>۱</sup> جدا از اینکه شرایط خواری و فرودستی تاریخی مردمان ایران آنقدر هم «انتخابی» نبوده است، باید تاکید را بر آن بگذاریم که اساسا چرا ایده آل برابری و مشارکت شهروندی نیکفر بعنوان یک ایده آل بورژوا

<sup>۱</sup> رادیو زمانه، «جنبش کرامت»، نیکفر، محمدرضا، ۲۷ اردیبهشت، ۱۴۰۱



دموکراتیک از پیش شکست خورده است. از آن جا که نیکفر بستر بزرگ تر انتگراسیون یا ادغام ایران در نظام سرمایه داری جهانی را کنار می گذارد (در حالیکه نسبت به تاریخ آن اشراف دارد) نمی تواند به طور واقعی و علمی تبیین کند که چرا در ایران همه تلاش های بورژوا دموکراتیک شکست خورده است. این شکست خوردن، کماکان ادامه خواهد یافت چون دو مانع تاریخی جهانی در مقابل آن هست: یکم، در جهان امپریالیستی نمی توان دموکراسی بورژوایی را (بویره از نوع «دولت رفاه» که مختص معدودی از کشورها بوده است) به کشورهای تحت سلطه تعمیم داد. چرا که این امر مستلزم تغییرات رادیکال در رابطه میان کشورهای «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» است و هر شکل از تلاش برای این کار، انسجام داخلی کشورهای امپریالیستی را برهم خواهد زد. (بگذریم از اینکه دموکراسی بورژوایی در خود این کشورها هم امروز، از سوی نیروهای فاشیست تهدید می شود.) آنچه سوسیال دموکراسی و به طور کلی، دموکراسی بورژوایی را در همان معدود کشورها ممکن می کند، غارت کشورهای «جنوب جهانی» برای تضمین نسبی رفاه و ثبات داخلی بوده و در عرصه روبنای سیاسی هم مترادف با نیاز به رژیم های مستبد بوده که ضامن وجود دموکراسی بورژوایی در کشورهای امپریالیستی است. دوم، علی رغم اینکه بخش بزرگی از آن چه «جنبش کمونیستی» در ایران محسوب می شده است، فکر می کنند عصر انقلاب های بورژوایی در «جنوب جهانی» هنوز ادامه دارد، واقعیت این است که عصر انقلاب های بورژوایی تمام شده است. این تفکر را می توان در انگاره هایی که امثال هابرماس فرموله کرده اند و بسیاری از روشنفکران «جنوب جهانی» از آن تغذیه می کنند، دید و آنهم این که انقلاب بورژوایی هنوز «تهی» نشده است، چون در شمال جهانی تبدیل به «ناب» نشده و جنوب جهانی هم هنوز از مواهبی که تا کنون برای شمال جهانی داشت، بهره مند نشده است.

در صورتیکه هر کدام از مسائل حل نشده در عصر انقلاب های بورژوایی، دیگر قابل حل در همان چارچوب نیستند. زیرا آن چارچوب، در عمل (و نه خیال) به یک چارچوب جهانی سرمایه داری امپریالیستی تبدیل شده و به طور مشخص امروزه، هر گونه تلاش بورژوا دموکراتیک به ذخیره آن تبدیل می شود و در نهایت به گسترش نفوذ بنیادگرایی اسلامی (و در نقاطی دیگر به بنیادگرایی مسیحی) به عنوان آلترناتیو در مقابل آن، کمک می کند. به یک کلام، حل تمام مسائل «به جا مانده از گذشته» مانند رجعت وحشتناک افکار کهنه تر و روابط اجتماعی سنتی تر به دو گسست رادیکال که مارکس تاکید کرد --گسست از روابط مالکیت سنتی و گسست از ایده های سنتی-- نیازمند است.

نیکفر برای اینکه به نظریه سیاسی اش در مورد سوسیال دموکراسی اعتبار دهد، یک واقعیت مهم را وارونه می کند. او می نویسد: « دوگانگی موقعیت ها در یک جهان تبعیضی است که به دوگانگی موقعیت ها در جایگاه استثمار راه میبرد. تبعیض هم به لحاظ تحلیلی و منطقی و هم به لحاظ تاریخی بر استثمار پیشی دارد»<sup>2</sup> اما، در واقعیت خارج از ذهنیت هر کس، رابطه بین تبعیض و استثمار برعکس است، هرچند نه یک به یک بلکه در یک رابطه پیچیده و «در نهایت»، استثمار بنیان سیستمی را فراهم می کند که انواع ستم و تبعیض بخشی جدایی ناپذیر از آن است. رابطه بین تبعیض و استثمار، چند وجهی و چند جانبه است. برای همین مارکس، **چهار کلیت**<sup>3</sup> را فرموله کرد و در عین حال که رابطه درونی و دیالکتیکی آنها را بخوبی توضیح داد اما، تقدم و تاخرشان را نیز روشن کرد. نیکفر با وارونه کردن این واقعیت (تقدم بخشیدن تبعیض نسبت به استثمار) به امکان پذیر بودن حل مساله تبعیض در چارچوب سرمایه داری می رسد و دیگر نیازی به یک انقلاب با هدف در هم شکستن سیستم سرمایه داری و جایگزین کردن آن با سیستم سوسیالیستی که با محو «چهار کلیت» (پانویس شماره ۳) مشخص می شود، نمی بیند.

چنین انقلابی را دیگر مدافعان سوسیال دموکراسی نیز غیر واقع بینانه تلقی می کنند. به طور مثال، مهرداد درویش پور که با وام گرفتن از فردریک جیمسون<sup>4</sup> می نویسد «دفاع از دستاوردهای دولت رفاه - به جای عبارت پردازی های رمانتیک و غیر واقع بینانه در حوزه محو طبقات و الغای کارمزدی - وظیفه مهم امروزی نیروهای طیف چپ است.»<sup>5</sup> او پروژه سوسیال دموکراسی را «درهم آمیختن دفاع از دموکراسی با عدالت اجتماعی، دفاع از محیط زیست، برابری جنسیتی و تبعیض زدایی (از جمله مبارزه با نژادپرستی و تبعیضات انتنیکیتی)» می داند که «در برابر پروژه های چپ کلاسیک نظیر سلب منفی مالکیت خصوصی و استقرار سوسیالیسم دولتی» قرار گرفته است. اما سلب مالکیت خصوصی از ابزار تولید و استقرار سوسیالیسم (دموکراسی/دیکتاتوری پرولتری) که او پروژه ای «کلاسیک» می خواند، لازمه حیاتی بوجود آوردن پایه مادی برای عدالت اجتماعی و تبعیض زدایی و حفظ محیط زیست است. زیرا، در واقعیت خارج از ذهنیت هر کس، کارکردها و دینامیک های سرمایه داری است که منبع تولید این معضلات است. هرچند که گسست و تکامل نمونه های اولیه از سوسیالیسم در شوروی و چین ضرورتی برای امروز و آینده سوسیالیسم است (کاری که باب آوکیان با جمع بندی از موج اول انقلابات کمونیستی و پایه گذاری کمونیسم نوین انجام داد)، اما این مهم هرگز با افق های سوسیال دموکراتیک ممکن نیست و نمی بود.

<sup>2</sup> سایت نقد اقتصاد سیاسی «تعلق داشتن، تعلق نداشتن» نیکفر، محمدرضا

<sup>3</sup> محو تمام تمایزات طبقاتی، محو تمام روابط تولیدی که این تمایزات طبقاتی را بوجود می آورند، محو تمام روابط اجتماعی ستمگرانه که بر مبنای آن روابط تولیدی وجود دارند و محو تمام ارزش ها و افکار تحکیم کننده و منطبق بر این روابط اجتماعی و تولیدی

<sup>4</sup> Fredric Jameson

<sup>5</sup> <https://www.akhbar-rooz.com/148685/1401/01/17/>

انتظار تحقق چهار کلیت را از دموکراسی بورژوازی داشتن، نامش «در هم آمیختن» نیست بلکه اتویا است - چیزی که ما کمونیست های انقلابی را متهم به آن می کنند.

البته درویش پور در مورد پروژه مطلوبش می نویسد که «دفاع همزمان از توسعه و گسترش رفاه همگانی هم از منظر پیشرفت و هم عقلانیت درازمدت پروژه ای به مراتب کارتر است.» (همانجا) به همین سان فرج سرکوهی هم در برنامه ای با نام ضرورت سوسیال دموکراسی در ایران<sup>۶</sup> معتقد است «بقای جامعه و توسعه پایدار آن و حتی رشد سرمایه در آن نمی تواند بر مبنای تبعیض باشد.» در این اظهارات، شمایل صادقانه تری از سوسیال دموکراسی و هدف آن را می بینیم: بر سر عقل آوردن سرمایه داری! این پروژه قرار است به سیستم سرمایه داری و نیروی محرکه مهار ناپذیر «گسترش بیاب یا بمیر» ثابت کند که با در نظر گرفتن حقوق زنان و سیاهان و مهاجران و محیط زیست... کارایی بهتر و پایداری بیشتری خواهد داشت. یا در نظر دارد از شیوه تولیدی سرمایه داری که مبتنی بر استثمار نیروی کار است، استفاده کند و سود آن را «عادلانانه تر» در راستای کاهش ستم هایی که در هم تنیده با این سیستم است، به کار گیرد. هرچند که گاهی از ادبیات مارکسیستی، «هدف نهایی از بین رفتن استثمار» را قرض می گیرد. اما چگونه به این هدف خواهد رسید؟ با «تاکید همزمان بر سوسیالیسم و بر دموکراسی و تحقق گام به گام آن تا زمانیکه اکثریت کارگران آگاه بشوند» (گیومه ها صحبت های فرج سرکوهی است). این نوع تفاسیر و نقشه ریزی ها، نمونه هایی است از جدا کردن روبنای سیاسی از زیربنای اقتصادی جامعه.

آگنس هیلر<sup>۷</sup> یکی از مهمترین نظریه پردازان این اشتباه است که در مجموعه مقالاتش با سایر نظریه پردازان مکتب بوداپست در مقابل آنچه باب آواکیان «سوسیالیسم مکانیکی و اکونومیستی» بلوک شوروی می نامد، به دنبال سوسیالیسم دموکراتیک می گردد. اما بجای گسست از آن، گرفتار ایده آلیسم می شود. او رابطه میان زیربنای اقتصادی با روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه را درست درک نمی کند که در نهایت باعث می شود دموکراسی را ایده آلی تصور کند که هم می تواند قالب تن زیربنای اقتصادی سرمایه داری باشد و هم زیربنای سوسیالیستی! آگنس هیلر می نویسد: «همان اصول دموکراتیک، تا آنجا که اصول رسمی هستند می توانند به مثابه اصول اساسی در قانون اساسی یک جامعه سرمایه داری یا سوسیالیستی بگنجد.» و اضافه می کند: «در واقع، دموکراسی رسمی بدون آن که دستخوش تعدیلی بشود، می تواند تبدیل به دموکراسی سوسیالیستی شود. اصول دموکراسی رسمی به ما می گوید چگونه در پرداختن به امور جامعه حرکت کنیم، چگونه برای معضلات راه حل بیابیم، اما هرگز محدودیتی بر محتوای آمال اجتماعی گوناگون نمی گذارد.» (تاکید از ماست)

در مقابل این انگاره خیالی آگنس هیلر، آواکیان تاکید می کند:

«دموکراسی به مثابه رشته ای اصول فرمال، نمی تواند هم به سوسیالیسم خدمت کند و هم به سرمایه داری بدون آن که دستخوش تعدیلی بشود. باز پایه ای ترین نکته را تکرار کنیم: در واقع دموکراسی تحت سوسیالیسم نسبت به دموکراسی تحت سرمایه داری باید دستخوش دگرگونی کیفی و رادیکال بشود تا بتواند توسط طبقه حاکم جدید، پرولتاریا، پراتیک شود و توسط پرولتاریا بر طبقه حاکمه قبلی یعنی بورژوازی، دیکتاتوری اعمال شود.

بدون دو گسست رادیکال که مارکس تئوریزه کرد (گسست از روابط تولیدی سنتی و گسست از ایده های سنتی) و نبرد برای آن پس از استقرار سوسیالیسم، اصلاً سوسیالیسمی در کار نخواهد بود چه برسد به هدف نهایی دست یافتن به کمونیسم. بنابراین در روبنای سیاسی اصولی لازم است که با تکیه بر آن بتوان بر مقاومت بورژوازی سرنگون شده (و نیروهای بورژوازی نوظهور) چیره شد و مردم را تبدیل به سروران جامعه در هر عرصه ای کرد. همچنین لازم است که دموکراسی (ودیکتاتوری) با یک محتوای طبقاتی آشکار و صریح و نه اصول دموکراسی رسمی «بدون اینکه دستخوش تعدیلی شود» به اجرا گذاشته شود.<sup>۸</sup>

## کارل پوپر

یکی از نظریه پردازان سوسیال دموکراسی کارل پوپر (فیلسوف اطریشی تبار) است. وی نظریه اش را در نقد مارکسیسم پردازش کرده است. کتاب معروف پوپر «جامعه باز و دشمنان آن» نام دارد.<sup>۹</sup> نقد پوپر به مارکسیسم این است که مارکسیسم نسبت به دولت و استثمار سرمایه داری رویکردی «ذات گرایانه» دارد. زیرا، اینها را اصلاح پذیر نمی داند. در دهه ۱۳۸۰ نظریه پوپر و کتاب وی با پشتکار

<sup>۶</sup>[https://www.youtube.com/watch?v=۱۴s۹۰RjRjE&list=PLWDzMTmOQMFr۲gwPQg۰KTLp\\_Qd۲bgRD۶L](https://www.youtube.com/watch?v=۱۴s۹۰RjRjE&list=PLWDzMTmOQMFr۲gwPQg۰KTLp_Qd۲bgRD۶L), 09 may 2023

<sup>۷</sup> Agnes Heller

<sup>۸</sup> Democracy: can't we do better than that? Bob Avakian, 1986

<sup>۹</sup> این کتاب در سال ۱۹۶۵ نوشته شده و ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۸۴ منتشر شد (با ترجمه عزت الله فولادوند).

عجیبی از طرف جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی، در میان جامعه روشنفکری تبلیغ می شد و در واقع پشتوانه نظری مهی برای سیاست «اصلاحات» و جمع کردن بخشی از جامعه روشنفکری حول باور «اصلاح پذیری جمهوری اسلامی» شد.

از نظر پوپر، این نظریه مارکسیستی که هر نوع دولتی، بدون استثناء، نماینده دیکتاتوری این یا آن طبقه است و حتی «دمکراتیک ترین» آنها نیز در واقع دیکتاتوری طبقاتی هستند، نظریه ای «ذات گرایانه» است. از نظر وی، دولت می تواند «دیکتاتوری» نباشد. پوپر دموکراسی و دیکتاتوری را دو سیاره متفاوت می بیند و می گوید، جایی که دموکراسی هست دیکتاتوری نیست و برعکس. یکی از معیارهای مهم وی برای «دموکراتیک» و «غیر دیکتاتوری» بودن دولت آن است که مردم بتوانند رهبران سیاسی را «کنار بگذارند». باب آواکیان در نقد بسیار مهمش به نظرات پوپر، جواب می دهد:

«... ممکنست که مردم بتوانند سیاستمداران مشخصی را "کنار بگذارند" (یعنی آنان را با رای خود از کار بر کنار کنند)، اما به این وسیله - یا هر وسیله دیگری غیر از انقلاب - نمی توانند طبقه سرمایه دار (بورژوازی) را که در واقعیت بر جامعه حکم می راند، بر فرایند انتخابات اعمال کنترل می کند، بر فرایند تصمیم گیری های سیاسی تسلط دارد، و اساسی تر از همه، نمی توانند نیروی مسلحی را که از نظر دولت "مشروع" است و در انحصار این طبقه است، "کنار بگذارند". ... هیچ تحلیل جدی - و در واقع هیچ تحلیل علمی واقعی - از قوای محرکه قدرت سیاسی و فرایند تصمیم گیری سیاسی در کشورهای "دمکراتیک" نظیر ایالات متحده، نمی تواند ما را به هیچ نتیجه دیگری غیر از این برساند که این امور در واقعیت، کاملاً تحت انحصار و تسلط طبقه حاکمه سرمایه دار - امپریالیست قرار دارند؛ و بقیه مردم که خارج از این طبقه حاکمه قرار دارند، علیرغم شرکت اهالی در انتخابات، به شکل موثری از اعمال قدرت سیاسی و تصمیم گیری های سیاسی جدی محرومند.»<sup>۱۰</sup>

راه حل پوپر در نهایت این است: مارکسیست ها به جای این که بپرسند «چه طبقه ای دارد حکومت می کند» باید بپرسند «چطور می توان آن را مهار کرد؟! اما هیچ تجربه ای نشان نمی دهد که توده های مردم می توانند دولت دیکتاتوری بورژوازی را که دستگاه امنیتی و نظامی دارد، «مهار» کنند. وجود چنین توهمی (که همواره توسط طبقه حاکمه ترویج شده است) همیشه ضربات غیرقابل جبرانی به مخالفین سرمایه داری و مبارزین راه رهایی زده است.

«راه حل» پوپر در رابطه با استثمار سرمایه داری هم «مهار» آن است. وی با «آزادی نامحدود سرمایه داری» مخالفت می کند و می گوید: «تحت سیستم سرمایه داری افسارگسیخته، کسی که از لحاظ اقتصادی قوی تر است آزاد است بر افراد از نظر اقتصادی ضعیف قدری کند و آزادیش را بریابد. ... ما باید بخواهیم که سیاست آزادی نامحدود اقتصادی با دخالتگری اقتصادی نقشه مند دولت جایگزین شود.»<sup>۱۱</sup>

این جا با یک حقه بازی نظری مواجهیم که پوپر واژه ها را تغییر می دهد تا ماهیت سرمایه مخدوش شود. همانطور که ریموند لوتا می نویسد: «سرمایه یک رابطه اجتماعی و فرآیندی است که جوهر آن سلطه منافع بیگانه و آشتی ناپذیر بر نیروی کار است» (ریموند لوتا، آمریکا در سرآشیب). و دولت بورژوازی (چه در شکل سوسیال دموکراتیک یا لیبرال دموکراتیک یا فاشیستی) برای تحمیل این رابطه حیاتی است و بدون آن بورژوازی هرگز نمی تواند بر نیروی کار سلطه داشته باشد. هیچ تقاضایی نمی تواند جلوی «سرمایه داری افسارگسیخته» را بگیرد. زیرا قانون «انبساط بیاب یا بمیر» قانون «ذاتی» سرمایه داری است. و خشونت فیزیکی اجباراً نتیجه آن است: در حد افروختن جنگ های ویرانگر و نابودی محیط زیست.

تمام کشورهای که سوسیال دموکرات های ایرانی به عنوان «نمونه» و «الگوی» سوسیال دموکراسی معرفی کرده اند - از جمله کشورهای اسکاندیناوی - کشورهای سرمایه داری امپریالیستی هستند که در ازای غارت و مافوق استثمار جنوب جهانی، قادرند تا حدی و تا زمانی، رفاه و برخی حقوق سیاسی را برای «امن» کردن مقرهای فرماندهی شان به مردم خود بدهند. اما امروز می بینیم که همین ها هم دستکش های «دموکراتیک» شان را در آورده اند و مشت آهنین فاشیستی شان را نشان می دهند و حیرت انگیز است که بسیاری از این روشنفکران سوسیال دموکراتیک ما سکوت کر کننده ای را در قبال جنایت نسل کشانه اسرائیل علیه مردم فلسطین اختیار کرده اند - از جنس همان سکوت کر کننده که در مورد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ در پیش گرفتند!

<sup>10</sup> آواکیان. مارکسیسم به مثابه یک علم - در رد کارل پوپر؛ «ابطال پذیری» مارکسیسم، تقلب کاری پوپر و یک رویکرد علمی. در بخش اول از «انقلاب و رهایی بشریت» ۲۰۰۷

<sup>11</sup> جامعه باز و دشمنان آن، جلد دوم به انگلیسی ص ۱۲۴-۱۲۵

## درباره مستند پرویز ثابتی

فیلم ۵ قسمتی موسوم به «مستند پرویز ثابتی» در تلویزیون «من و تو» خاطرات ثابتی، مسئول اداره سوم و رئیس ساواک تهران و چهره علنی دستگاه امنیت رژیم شاه است. او در یک دهه پایانی حکومت پهلوی، مسئول مستقیم مقابله با جریان‌های جنبش کمونیستی و گروه‌های چریکی چپ و روشنفکران و آزاداندیشان ادبی و هنری و عامل کلیدی در سرکوب، اعدام و اعدام‌های فراقانونی مبارزین و سانسور فراگیر کتاب و شعر و رمان و ترجمه و تالیف بود. وی در این مصاحبه‌ها، اساساً و با صراحت این شراکت‌ها را ضروری قلمداد کرده و آنها را عادی سازی می‌کند. این که چنین فرد جنایت‌پیشه‌ای به صورت یک شخصیت «محترم» در لس آنجلس زندگی می‌کند، ادعای نام‌های شدید علیه حرافی‌های دغلكارانه نهاد‌های «حقوق بشر» آمریکایی است و متأسفانه، نهادها و فعالین حقوق بشر ایرانی در آمریکای شمالی که نقش خوبی در افشای جنایت‌های جمهوری اسلامی در سرکوب و کشتار زندانیان سیاسی بازی می‌کنند، سکوت کرده‌اند.

جدا از این، دو موضوع در سخنان ثابتی جلب توجه می‌کند. یکم، تشکیل ساواک به مثابه حلقه‌ای از شبکه فرمانروایی امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) و مشخصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) (۱۹۵۳). دوم، دلایل بحران حکومتی، علل سقوط شاه از نظر ثابتی و واقعیت مساله.

### تشکیل ساواک و ادامه آن

ایجاد دستگاه امنیتی ساواک بخشی از دولت‌سازی امپریالیست‌های آمریکایی در ایران بعد از جنگ جهانی دوم و شاخه‌ای از نظام فرمانروایی امپریالیسم آمریکا در منطقه بود. در کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) (۱۹۵۳) امپریالیست‌های بریتانیا و آمریکا با همکاری آخوندها دولت مصدق را سرنگون کرده و شاه را به قدرت رساندند. از آن پس، هزاران مستشار آمریکایی در ایران مستقر بودند و نقش مهمی در همه عرصه‌ها بویژه نظامی ایفا می‌کردند. ساواک در سال ۱۳۳۵ رسماً اعلام موجودیت کرد اما تشکیل آن به یک ماه بعد از کودتا باز می‌گردد. ژنرال نورمن شوارتسکف (پدر)<sup>۱</sup> که همراه کریمیت روزولت کودتای ۲۸ مرداد را سازمان داده بودند، استخدام و تعلیم افراد برای ایجاد سازمان امنیت را آغاز کرد. وی همراه با سرلشگر تیمور بختیار که به سمت فرماندار نظامی تهران منسوب شده بود، کار تشکیل ساواک را شروع کرد.<sup>۲</sup> یک سال بعد، اولین عملیات موفقیت‌آمیز این هسته اطلاعاتی، از بین بردن شبکه بزرگی از افسران حزب توده در ارتش بود. (همانجا) دو سال بعد، یک تیم ۵ نفره از افسران سی.آی.ای که در زمینه‌های عملیات مخفی، تحلیل اطلاعاتی و عملیات ضد چریکی متخصص بودند به شوارتسکف پیوستند. تمام نسل اول ساواک را ژنرال شوارتسکف تعلیم داد. از سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۵) خود ایرانی‌ها وظایف شکنجه و عملیات ضد چریکی را بر عهده گرفتند. (همانجا) اما کماکان تحت رهبری «پیمان سنتو» (مرکز فرماندهی نظامی امنیتی آمریکا در خاورمیانه) بودند و تحلیل و سیاست‌ها از همانجا دیکته می‌شد. در این «مستند» ثابتی از شرکت اش در جلسات «سنتو» یاد می‌کند. ارتشید قره باغی درباره یکی از جلساتش با نیروهای امنیتی و خارجی می‌نویسد: «... علاوه بر این که دولت ایران عضو پیمان مرکزی (سنتو) بود؛ یک قرارداد دو جانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت که به موجب آن دولت آمریکا متعهد شده بود، در مقابل هر نوع خطر و تهدید کمونیسم در منطقه به کشور ایران کمک و از استقلال و تمامیت ایران دفاع نماید، اعم از این که این خطر خارجی باشد یا داخلی. برابر مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران که برحسب معمول با هماهنگی مستشاران مربوطه (آمریکایی) بررسی و تهیه شده بود ... آشوبگران و اغتشاش‌کنندگان اصلی را کمونیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی تشخیص داده بودند که ... منظورشان اضمحلال کشور است».<sup>۳</sup>

هرچند ساواک در اوج خیزش ضد سلطنت در سال ۱۳۵۷ توسط شاپور بختیار منحل شد، اما جمهوری اسلامی ایران از بدو تصرف دستگاه دولتی، با کمک کادرهای امنیتی رده بالای شاه، مانند حسین فرودست (قائم مقام ساواک و رئیس دفتر اطلاعات شاه) شروع به بازسازی آن کرد. در واقع، فرودست همراه با سعید جباریان ساواک را بازسازی کردند. جمهوری اسلامی، حتا برخی از اداره‌های ساواک مانند اداره هشتم را دست نخورده نگاه داشت.<sup>۴</sup>

### بحران حکومتی و سقوط رژیم شاه

هرچند ثابتی در این «مستند» تلاش می‌کند نشان دهد بیش از یک پادوی خدمتگزار و جان‌نثار شاه بود و صاحب افکار «استراتژیک» است، اما تحلیل‌هایش از علل سقوط شاه، سطحی و مضحک است. وی مکرراً به «نرمش»‌های شاه انتقاد می‌کند و در نهایت، عامل سقوط شاه را در همین «نرمش»‌ها و مخالفت با نظرات سخت‌گیرانه و سرکوبگرانه خودش، می‌داند.

<sup>۱</sup> پدر نورمن شوارتسکف پسر، فرمانده نظامی در حمله اول آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱

<sup>۲</sup> Encyclopædia Iranica

<sup>۳</sup> رضا گلپور چمرکوهی. شنود اشباح، به نقل از سایت «محمّد مهدی اسلامی» 24/4/1389

<sup>۴</sup> رجوع کنید به سخنان اکبر معصوم بیگی در برنامه کیفرخواستی علیه حامیان ساواک، از زبان دو عضو کانون نویسندگان و زندانی سیاسی دوره شاه از برابری تی.وی. 20 دسامبر 2023

در قسمت پنجم این فیلم، ثابتی خاطره‌ای از ملاقاتش در ژوئن سال ۱۹۷۷، با مسئول «میز ایران» در دولت آمریکا می‌گوید. او از «مسئول میز» می‌پرسد، شما بیشترین خطر برای ایران را چه می‌دانید؟ پاسخ می‌دهند بیشترین خطر نبود جانشین برای شاه است! ثابتی تعجب می‌کند چون شاه ولیعهد و نایب‌السلطنه داشت. در بخش دیگر می‌گوید: «شاه اراده ای برای ماندن نداشت» و تأکید می‌کند «ما... حتی سال ۵۷ می‌توانستیم (اوضاع) را کنترل کنیم اگر که از همان اول محکم ایستاده بودیم». و پافشاری می‌کند که اگر شاه به توصیه‌های وی در سرکوب خونین اعتراضات گوش می‌داد، «کار به اینجا نمی‌کشید».

او از این که پدرخوانده رژیم شاه (آمریکا) دست از حمایت از وی کشید، متعجب است. وی هیچ درکی از ضرورت‌ها یا تضادهایی که مقابل رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا قرار داشت، ندارد. آمریکا فاتح جنگ دوم جهانی بود و همین امر به وی آزادی آن را داد که کل خاورمیانه، از جمله ایران را، از امپریالیست‌های بریتانیایی و فرانسوی تحویل گرفته و به عنوان بخش کلیدی از امپراتوری بین‌المللی اش سازمان دهد --به ویژه به صورت دیواری در مقابل دولت سوسیالیستی آن زمان که تحت رهبری استالین بود و بعدها در مقابل شوروی ای که با احیای سرمایه داری تبدیل به یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی شده بود و در حال رقابت با آمریکا برای نفوذ سیاسی و اقتصادی در کشورهای موسوم به «جهان سوم» بود. ضرورتی که در سال ۱۳۵۶ در مقابل آمریکا خودنمایی می‌کرد «حفظ رژیم شاه» نبود بلکه حفظ هژمونی امپراتوری اش در خاورمیانه بود. در جواب به این ضرورت، آمریکا رژیم شاه را «قربانی» کرد. آمریکا، قبلاً هم چنین کاری را با رژیم‌های مورد حمایتش کرده بود.<sup>۵</sup>

کسینجر در مورد جمهوری اسلامی گفته بود «ما مشکلی با جمهوری اسلامی نداریم چون توافق کرده اند که صادرات نفت جریان یابد.» اما نفت هرگز جوهر محاسبات استراتژیک هیئت حاکمه آمریکا نبود. آنها مسأله را این طور می‌دیدند که نباید اجازه دهند در ایران انقلاب کمونیستی شود و یا شوروی که رقیب سوسیال امپریالیست آمریکا در مقیاس جهانی بود، بتواند جای پای در ایران پیدا کند. در آن زمان و در چارچوب اوضاع جهان («جنگ سرد» با شوروی) آمریکا نیروهای بنیادگرای اسلامی را مانع مهمی در مقابل اهدافش نمی‌دید و آنها را آلترناتیو قابل قبولی به عنوان جانشین شاه می‌دید. منظور «میز ایران» از این که شاه جانشین ندارد این نبود که شاه، ولیعهد و نایب ندارد. بلکه این بود که تداوم آن شکل از حاکمیت (رژیم شاه) موجب تزلزل کل شبکه امپراتوری آمریکا در خاورمیانه می‌شود. کمالینکه همان دوره، آمریکا در افغانستان نیز سیاست تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی در مقابل شوروی و رژیم وابسته به شوروی در آن کشور را اتخاذ کرده بود. البته، بعداً در تداخل با بسیاری از تغییرات مهم در جهان، نیروهای بنیادگرای اسلامی تبدیل به مانع مهمی در مقابل آمریکا شدند. اما در سال ۱۳۵۷ آنها در پاسخ به ضرورت مقابل‌شان، این نیروها را «راه حل کمتر بد» می‌دیدند و امپریالیست‌های اروپایی هم با آنها متفق‌القول بودند. همین انتخاب نشان می‌داد که امپریالیست‌ها همیشه دارای «آزادی عمل» نیستند و کارکرد سیستم شان در تداخل با سیاست‌هایی که در هر مقطع اتخاذ می‌کنند، بحران‌های جدیدی برایشان می‌آفریند و آزادی عمل‌هایشان را کمتر می‌کند. به عبارت دیگر، انقلاب ایران یک مدیر صحنه بین‌المللی هم داشت.

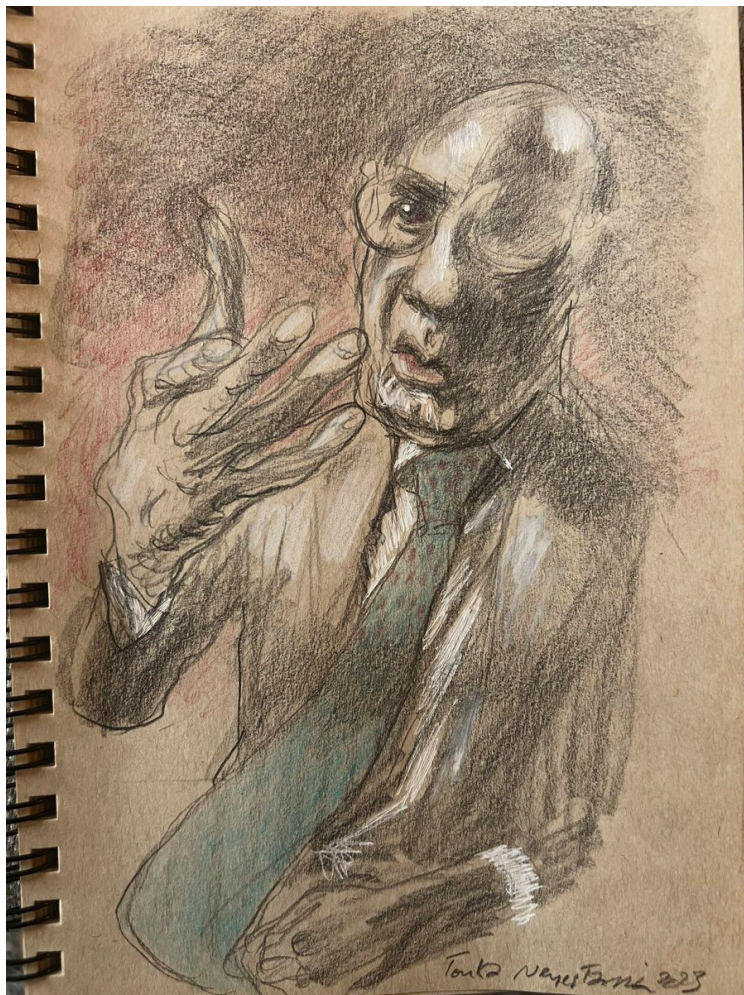
برای پرویز ثابتی قابل فهم نیست چرا شاه عقب نشینی کرد. وی تصور می‌کند چون به توصیه‌های سرکوبگرانه او عمل نکرد، کار به جایی رسید که شاه از کشور خارج شد. در واقع شاه و مهمترین عناصر حکومت اش، توسط مامورین امپریالیست‌های آمریکایی قانع شدند که برای «مهار بحران» وی باید از کشور خارج شود. هنگامی که به جامعه ایران در آن زمان نگاه می‌کنیم، روشن می‌شود که هرگونه سرکوب خونین، می‌توانست اوضاع را کاملاً از اختیار آمریکایی‌ها و متحدین مرتجع گوناگونی که از طیف‌های اسلام‌گرا تا ملی‌گرا یافته بودند، خارج کند. رنج و فلاکت گسترده مردم و جا به جایی میلیون‌ها نفر که از روستاها و زندگی سنتی‌کننده شده و در حاشیه شهرها بدون آنکه از امکانات زندگی شهری و مشاغل شهری بهره‌ای ببرند، روی هم «تلنبار» شده بودند و سانسور و فساد عریان که قشر روشنفکر و متخصصین را از این رژیم کاملاً بیزار کرده بود، بیش از آن بود که با سرکوب «حل» شود. به علاوه، آنها می‌دانستند که با سرکوب شدید جریان‌های جنبش کمونیستی، و در نتیجه سیاست‌های قبلی خودشان و ساواک، میدان به دست جریان‌های بنیادگرای اسلامی افتاده است که در حال سازماندهی توده‌های مردم حول نسخه‌ای پوسیده از ارزش‌ها و فرهنگ سنتی هستند. برای امپریالیست‌های آمریکایی، رواج هر نوع ضد کمونیسم و جهل دینی قابل قبول و مورد اعتماد بود.

در نهایت، با گسترش خیزش ضد سلطنتی، آنها به این جمع‌بندی رسیدند که بحران مشروعیت رژیم شاه غیرقابل ترمیم است و تصمیم گرفتند برای حفظ کلیت نظام اقتصادی-اجتماعی و ستون فقرات نظامی-امنیتی دولتی که در ایران شکل داده بودند، بحران را با روش دخالت از «بالا» و به شیوه «تغییر رژیم» حل کنند. پس، با بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی وارد تعامل شدند. ابراهیم یزدی در خاطراتش می‌نویسد: «... نظریه برژینسکی (وزیر دفاع کارتر) این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است.»

## درس‌های انقلاب ۵۷ برای امروز ما

امروز نکته مرکزی در برخورد به گذشته این است که چه درس‌هایی برای امروز ما دارد. در پروسه انقلاب ۵۷، عوامل بسیار مساعدی

<sup>۵</sup> مثلاً، با نخست وزیر دست‌نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی - فردی به نام نگودین دیم. سرنگونی و قتل وی در اواخر سال 1963 طی یک کودتای نظامی با حمایت امپریالیسم آمریکا صورت گرفت



به وجود آمدند برای شکل دادن به یک **اوضاع انقلابی** که بیشترین امکان پیروزی انقلاب واقعی را به دست می‌دهد. اما غایب بودن یک فاکتور تعیین کننده مانع از سوق دادن اوضاع به آن سمت بود: غایب بودن یک نیروی پیشاهنگ کمونیست؛ پیشاهنگی که آلترناتیو استقرار یک جامعه سوسیالیستی با مختصات و اصول و کارکردهای روشن را داشته باشد، دارای استراتژی انقلابی رسیدن به آن باشد و در آن میدان پرتلاطم و آشوب، به سرعت و کوشش حداکثری حول این آلترناتیو، صحنه سیاسی را پولاریزه کرده و در مقابل قطب های ارتجاعی، تبدیل به قطب تاثیرگذاری بر میلیون ها مردمی شود که خواهان تغییر بنیادین در شرایط ستم و استثمارشان بودند.

در واکنش به جنایت های رژیم میلیون ها نفر به حرکت درآمده بودند. اما در میدان، جریان های ارتجاعی خارج از حکومت هم بودند که افق و برنامه ای کاملا ارتجاعی برای جامعه داشتند. وقتی بحرانی سر بلند می کند که مشروعیت رژیم حاکم را از میان می برد، در صفوف وفادارنش انشقاق و پراکندگی به وجود آمده و حامیان امپریالیست اش هم گزینه «مطمئنی» ندارند، و هم زمان نیروهای ارتجاعی با برنامه های کاملا ارتجاعی میدان دار شده اند، بسیار مهم است که کمونیست های انقلابی با برنامه ای روشن و تحلیل از نیروهای حاضر در صحنه، وسیعترین نیروهای مبارز که اکثرشان افق و برنامه کمونیستی ندارند اما تغییر بنیادین می

خواهند را با آلترناتیو انقلابی (رجوع کنید به پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران) آشنا کرده و این طیف متنوع را حول راهی که به واقع جوابگوی معضلات اصلی جامعه خواهد بود متحد کنند. و راه را برای درگیر شدن شمار بیشتری از مردم باز کنند که در جهتی حرکت کنند که به واقع سرچشمه به وجود آمدن چنین وضعی را به چالش انقلابی گرفته و می تواند آن را خشک کند.

آلترناتیو سوسیالیستی باید چنان کیفیتی داشته باشد که توده های مردم بتوانند تمایز و تفاوت آن را با بقیه نیروهای اپوزیسیون ببینند و آن را یک راه حل معتبر و مشروع بدانند. تبدیل این کیفیت به کمیت آگاه چالش مهم دیگری است. اما زمانی که این کیفیت صاحب وزنه مادی شود، به همان نسبت به طور تصاعدی بر صفوفش اضافه می شود. باید دانست که بدون تلاش برای جذب بهترین های صحنه مبارزه و ساختن قطبی انقلابی که مجهز به علم کمونیسم باشد تمام جانفشانی های مردم علیه قدرتهای هار و پوسیده به هدر خواهد رفت.

امروز هم شاهد ظاهر بینی و سطحی نگری خطرناکی هستیم مشابه آنچه در سال ۵۷ نسبت به ماهیت خمینی و همپالگی هایش وجود داشت. عده زیادی از جوانان، دست به مقایسه جمهوری اسلامی با برخی جوانب متفاوت رژیم شاه می زنند و نتیجه می گیرند که آن رژیم «بهتر» بود. افکار غلط و غیر واقعی و ضد علمی مردم را باید به چالش گرفت. خلق افکار و تعلیم سیاسی مردم، اهمیت فوق العاده ای در تدارک و پیشبرد انقلاب کمونیستی دارد. همان طور که در تجربه سال ۱۳۵۷ دیدیم، فروپاشی مشروعیت رژیم سلطنتی و خیزش توده ها علیه آن، به خودی خود موجب آگاهی و تعهد آنها به بدیل انقلاب سوسیالیستی نشد.

هدف «مستند» ثابتی در نشان دادن به اصطلاح «اتحاد سرخ و سیاه در فتنه ۵۷» و شکوهمند جلوه دادن رژیم شاه فشل و سترون از آب در آمد. با وجه اشتراک های وسیع و عمیقی که دو قشر پوسیده بنیادگرایی اسلامی و شاه پرست ها دارند، جز این هم انتظار نمی توان داشت. انقلابی که باید همه اینها را ریشه کن کند ضرورت عاجل جامعه است و این ضرورت چنان پایه های مادی قدرتمندی دارد که با فکاهی های «من و تو» ناپدید نمی شود. باید بر روی این ضرورت، با شتاب و به طور موثر کار کرد.

ما با دنیا و ایران پر تنش و کشمکش روبرو هستیم. نه جمهوری اسلامی و نه قدرت های امپریالیستی که برای آینده ما آلترناتیو طراحی می کنند، به راحتی نمی توانند معضلاتی را که کارکرد نظام خودشان تولید می کند، در همان چارچوب به نفع خودشان حل کنند و به نفع اکثریت مردم که هرگز نمی توانند. اوضاع چه در داخل و چه در سطح جهانی در تلاطماتی با رخدادهای غیرمنتظره است و باید برای «انقلاب و نه چیزی کمتر از آن» حرکت کرد.